



ویرگنهای فرهنگ ایرانی و تأثیر آن در وحدت و استقلال ملی ایرانیان

ناصرالدین شاه حسینی
 استاد دانشگاه تهران

شورای عالی فرهنگ و هنر
 مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی
 ۳۹

آموزش فرهنگ میهنی

دیرگیمای فرهنگ ایرانی و تأثیر آن در وحدت و استقلال ملی ایرانیان

ناصرالدین شاه حسینی
استاد دانشگاه تهران



شورای عالی فرهنگ و هنر
مرکز مطالعات و پژوهش‌های فرهنگی

آموزش فرهنگ میهنی
چاپ زندگی ۳۰۴۳۸۲
تعداد ۱۰۰۰ نسخه
تهران - تیرماه ۲۵۳۵

توضیح و تذکار

بفرمان مطاع مبارك اعلیحضرت هما یون شاهنشاه آریامهر و بنا بر تصمیمات متخذہ در ششمین و هفتمین کنفرانس ارزشیابی انقلاب آموزشی رامسر، مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی وابسته به شورای عالی فرهنگ و هنر مأموریت یافت کہ بعد از مطالعات و بررسیهای لازم در زمینه آموزش فرهنگ میهنی بتعیین میزان و برنامه مواد درسی در این راه پرداخته متون مورد احتیاج را تهیه و تدوین نماید تا هم در نخستین سال دانشگاههای کشور مورد استفاده قرار گیرد و هم بتوان با استفاده از آنها در سطوح پایین تر آموزشی مطالب مورد لزوم را در تعلیم فرهنگ میهنی فراهم آورد. بر اثر مطالعات و بررسیهایی کہ انجام گرفت بیست و نه موضوع ذیل برای تهیه مطالب لازم در بیست و نه رساله مستقل انتخاب گردید کہ رساله حاضر یکی از آنهاست. بخواننده گرامی پیشنهاد می شود همه رسالاتی را کہ در این راه باشماره (۳۹) فراهم و بتدریج منتشر می شود نگهداری و بموقع بترتیب ذیل مرتب کند و در یک مجلد جمع نماید :

- ۱ - تاریخ شاهنشاهی ایران و مقام معنوی آن
- ۲ - پیوستگی آیین شاهنشاهی با زندگی و معتقدات ایرانیان
- ۳ - کوشش و جانپازی ایرانیان برای پاسداری آیین شاهنشاهی ایران
- ۴ - روستانشینی در ایران
- ۵ - زندگی روزمره ایرانیان در خلال روزگار

- ۶ - نگاهی بدتاریخ ایران
- ۷ - علل زمینه‌های پیروزیها و شکستهای ایرانیان
- ۸ - سیری درتاریخچه روابط ایران باجهان از آغاز تاامروز
- ۹ - فرهنگ ایران دربرخورد بافرهنگهای دیگر
- ۱۰ - بزرگان ایران در دوره نخستین اسلام
- ۱۱ - سیر تاریخی واجتماعی شاهنشاهی ایران
- ۱۲ - مرزهای ایران در دوران تاریخ
- ۱۳ - ثروت‌ها وبرکتهای سرزمین ایران
- ۱۴ - سهم فرهنگ ایران درپیشرفت بشریت
- ۱۵ - استمرار فرهنگ ساسانی در دوران اسلامی، علل وعوامل آن
- ۱۶ - هنرهای ایرانی وآثار برجسته آن
- ۱۷ - آداب ورسوم ملی ایران
- ۱۸ - ایران‌امروز
- ۱۹ - خدمات دودمانهای شاهنشاهی ایران
- ۲۰ - سیری درتاریخ زبانها وادب ایرانی
- ۲۱ - همبستگی ویکانگی ملی ایرانیان
- ۲۲ - شناخت ملت ایران (تیره‌های ایرانی- خانواده وجامعه ایرانی)
و ویژگیهای آن
- ۲۳ - تقدس سرزمین ایران درآیین ایرانی
- ۲۴ - بستر جغرافیایی تاریخ ایران
- ۲۵ - شناسایی سرزمین ایران باتوجه به زیباییها و ویژگیهای آن
- ۲۶ - پایتخت‌ها وشهرهای نامی وتاریخی ایران ونقش آنها درتاریخ و فرهنگ سرزمین ایران
- ۲۷ - پیوند زندگی وتاریخ وفرهنگ ایرانی باسرزمین ایران
- ۲۸ - ویژگیهای فرهنگ ایرانی وتاثیر آن در وحدت واستقلال ملی ایرانیان
- ۲۹ - جنبش‌ها وفعالیت‌های فکری ودینی ایرانیان
- ۳۰ - نظری بتاریخ حکمت وعلوم درايران

نکته مهمی که باید درباره این رسالات بدان توجه داشت آنست که تهیه آنها بقصد آموزش فرهنگ میهنی انجام گرفته است نه بعنوان پژوهشی در این راه، زیرا بدیهی است که پژوهش در اینگونه مسائل هم نیازمند وقت و نیروی انسانی بیغتراست و هم نتایج آنها را نمی توان در صفحاتی چنین محدود گنجانید. این جزوهای تعلیمی دو حقیقت بمنزله و طرح مطالب درباره آموزش فرهنگ میهنی، و بحثی مقدماتی راجع به آنهاست. درستست که بعضی از همکاران ارجمند در بحث خود از حدود طرح موضوع فراتر رفته و تاحدی در شرح مطالب بتفصیل گراییده اند، لیکن غالب همکاران دیگر حدود اختصار را در این راه نگاه داشته و جانب آنرا رعایت کرده اند تا کثرت تعداد صفحات، امر یادگیری را برای دانشجویان دشوار نسازد.

مقصود ما از طرح این مطالب در راه آموزش فرهنگ میهنی آنست که به اهل پژوهش و تحقیق، خاصه باستاندانی که عهده دار تدریس این مطالبند فرصتی داده شود تا موضوعات را بر حسب اطلاع خود مجدداً بررسی کنند و اگر نتایج بهتری از بررسی های خود یافتند آنها را بصورت جزوهای کاملتری عرضه دارند تا این موضوع بسیار تازه و جالب بتواند جای خود را چنانکه باید در میان مواد درسی دانشگاهی ما بیابد.

مطالبی که در رسالات حاضر جمع آمده چندان زیاد و دامنه بحث در آنها چنان وسیع است که متأسفانه نتوانستیم با همه کوششهای خود آنها را در صفحات محدود بگنجانیم، خاصه که مقصود ما در تهیه این جزوها طرح مطالب بود نه تدوین آنها بصورت کتابهای درسی موجز، بنابراین از استادان و معلمان ارجمند انتظار می رود که کیفیت تلخیص مطالب این رسالات را به دانشجویان بیاموزند و خود نیز من باب راهنمایی خلاصه هایی از آنها برای یادگیری دانشجویان ترتیب دهند تا مقصود از شناخت فرهنگ میهنی در آموزش عالی بهتر و سریعتر حاصل گردد.

مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی
شورای عالی فرهنگ و هنر

ویژگیهای فرهنگ ایرانی و تأثیر آن در وحدت و استقلال
ملی ایرانیان

تالیف

دکتر ناصرالدین شاه‌حسینی
استاد دانشگاه تهران

شورای عالی فرهنگ و هنر
مرکز مطالعات و هماهنگی فرهنگی

ویژگیهای فرهنگ ایرانی

و تأثیر آن در وحدت و استقلال ملی ایرانیان

از آنروزگاران که آریایی‌ها به این سرزمین آمدند و بتدریج با بومیان در آمیختند و بیاری هم تمدنی نو از آمیزش فرهنگ یکدیگر پدید آوردند، تا این زمان که نزدیک به سه هزار سال از آن دوران میگذرد، با سیمای آنچنان ایرانی آشنا هستیم که کمابیش از لحاظ روح تمدن و خصایص فرهنگی همانند باقی مانده است. در این دوره از زمان چه رویدادهای سخت و ناگوار که بر این مرز و بوم روی ننمود، و چه جنگها و ستیزه‌ها که این سرزمین را با خاک یکسان نکرد به کرات بیگانگان بر آن چیرگی یافتند و بیم آن میرفت که نام ایران از صفحه جهان زدوده - شود و جز در صحایف تاریخ از آن یادی برجای نماند، اما تلو او فرهنگی که زاده اندیشه و خرد راستین و هوش و ذکاوت سرشار ایرانی بود و جنبه‌های معنوی و انسانی آن، خشونت‌های حاصل از جنگ و ستیز را به صلح و سازش و همداستانی بدل ساخت و نه تنها ایران را از اضمحلال

رهایی بخشید بلکه سبب گسترش و تعالی و تکامل فرهنگ ایرانی گردید و آنرا در چشم بیگانگان زیبا و دوست داشتنی ساخت تا آنجا که خود سبب پیشرفت آن شدند و در گسترش فرهنگ ایرانی صمیمانه کوشیدند، و آنانکه میراث بر این فرهنگ بودند، بمقتضای موازین تربیتی آن در احیای سنتهای پیشین و تجدید عظمت از دست رفته از جان و دل کوشیدند تا شاهد مقصود را در کنار گرفتند و از ایران شکست خورده، ایرانی نو، نیرومند و سرفراز، و نامور پدید آوردند، کوشش درباره یافتن علل پایداری این سرزمین در طول تاریخ و استمرار فرهنگ ایرانی در این زمان بس دیرپای بمنزله جستجو در یافتن سربقا و تجدید حیات ملی ایران در صحنه زندگی است. برای روشن شدن این حقیقت سه رویداد بزرگ تاریخی را از نظر میگذرانیم، نخست حمله اسکندر، و دیگر هجوم تازیان و سدیکر یورش قوم مغول است که هر یک به تنهایی برای از میان بردن فرهنگ ایرانی کافی بود ولی ویژگیهای این فرهنگ مانع این تیره روزی شد. برای بررسی حمله نخستین ابتدا مطلب را از مآدها آغاز می کنیم که از اوایل قرن هفتم قبل از میلاد سلسله خویش را بنیاد نهادند و به حمله اسکندر (۳۳۰ ق.م) پایان می بخشیم. که آغاز نخستین یورش بر این دیار ابر مردان است.

در طی این دوران مآدها، هخامنشی ها در ایران پایه های فرهنگ و تمدن ایرانی را استوار ساختند و با احتمال نزدیک به یقین در شرق ایران شهر کیانیان بابخشی از این دوران، معاصر بوده اند. در این زمان است که دین مزدایی کهن رو بزوال می نهد و دین اصلاح شده زردشت بنام مزده یسنه که بنا بر قول مشهور در آغاز هزاره پیش از میلاد در مشرق ایران

پدیدار شده بود، در سراسر ایران شهر رخنه میکنند، در این دوران است که آیین جهانگیر مهرپرستی که ریشه‌های باستانی داشته رنگ و رویی میگیرد، و در این روزگار است که ایران باهند و مصر و لیدیه و یونان و عیلام و اورارتو و آشور و بابل ارتباط پیدا می‌کند و بیک انبیا گرانبار اختلاط مدنیت‌های عصر خویش مبدل میگردد، و آنچه را از تمدنهای دیگر گرفته است با ذوق و سلیقه ظریف خویش هماهنگ میسازد، تا آنجا که عنصر تازه وارد بهیچوجه با ما فاهیم نخستین خویش سازگاری ندارد و سراسر رنگ ایرانی بخود گرفته و اکثر در تمدن و فرهنگ ایرانی مصداقی دیگر یافته است و سرانجام با معنویات جامعه ایرانی سازگاری پیدا کرده است، این یکی از ویژگیهای فرهنگ ایرانی است که در سراسر حیات اجتماعی خویش آنرا حفظ کرده است. ویژگی دیگری که در این دوران به چشم می‌خورد و در سایر ادوار نیز دیده میشود طرد عناصر کهنه و قبول پدیده‌های تازه و نو است. که همیشه فرهنگ ایرانی را زنده و متحرک و نوجلو گر ساخته و از کهنگی و پوسیدگی بدور داشته است و این خاصیت تعاطی است که در این دوره از زمان فرهنگ هخامنشی را فرهنگی بارور و گرانبار و زنده معرفی میکند اگرچه عناصر دیرینه تمدن ایرانی بسبب پیوندها و بستگی‌های گونه‌گونی که با دیگر اجزاء تمدن دارند هیچگاه برای همیشه از جامعه ایرانی رانده نمیشوند، بلکه بمقتضای زمان جای خود را به عنصر تازه می‌بخشند و خود با مفهوم عنوانی دیگری در فرهنگ ایرانی باقی می‌مانند، در مورد سن و آداب ایرانی چون نوروز، و مهرگان چنین است. یکی از خصیصه‌های فرهنگ ایرانی در این دوران که در سراسر تاریخ دنبال شده است اندیشیدن

درباره عناصر تازه وارد فرهنگی است؛ جامعه ایرانی از زمان ماد تا این روزگار بادقت درباره عناصر تازه وارد اندیشیده و اگر آنرا مناسب با مقتضیات زندگی خوننیده از تمدن رانده است و همین خصیصه سبب شده است که آنچه امروز بنام فرهنگ ایرانی خوانده میشود. شرابا رنگ ایرانیّت دارد. مردم با آن بیگانه نیستند با آن زندگی میکنند، و بدان خو گرفته اند و با آن اخت شده اند. یکی دیگر از خصایص فرهنگ این دوران که خوشبختانه در سراسر تاریخ فرهنگی ایران بچشم میخورد نوعی ثبات ساختمانی آن در عین تغییر است، تغییر در آنست که نظام دودمانی یا نظام ویس آریایی که مبتنی بر رسوم پدرسالاری بود، از همان آغاز برخورد آریاها با تمدنهای بومی و بویژه از دوران ماد روبه زوال نهاد و بجای آن بتدریج شاهنشاه و دولت متمرکز، شهرها، بازار و پیشه‌وران، بازرگانی، روابط پولی، پدیدار گردید و سپس این جریان نیز بتدریج دگرگون شد و فتودالسم و شیوة کاست مانند طبقاتی ظهور کرد ولی از سوی دیگر ثبات در آنست که بی آنکه نظام دودمانی پدرسالاری از میان برود و در حالیکه بسیاری از ارگانها و موازین آن بجاست نظامات دیگر ظاهر میشود و همگی در کنار هم تادیر زمانی زندگی میکنند، بی آنکه معارض یکدیگر باشند.

یکی دیگر از ویژگی‌های فرهنگ ایرانی که از این زمان آغاز شده و تا دوران ما ادامه یافته است حفظ و نگاهداری تمدن و فرهنگی است که از نیاکان و پیشینیان به مرده ریگ وارث بما رسیده و حفظ فرهنگ ملت‌هایی است که به تبعیت ایران در آمده اند همه کوشش جامعه ایرانی بر آن بوده است که فرهنگ ملت‌های مغلوب از میان نرود و با

فرهنگ ایرانی تعاطی پیدا کند و فرهنگ ملی در مسیر ارتقایی پیش رود. شاهان هخامنشی و پس از ایشان دیگر شاهان ایرانی این رسالت را بخوبی تعهد کردند و بالنتیجه فرهنگ کمال یافته ایرانی مرهون کوشش آن رادمردان ایران دوست است دیگر آنکه تمدن هخامنشی مقارن با یکی از ادوار جهانی اوج مدنیت است. شاهان هخامنشی که نخستین بانیان تعالی فرهنگ ایرانی بشمار میروند، بر اثر دایر کردن راههای ارتباط و وسایل انتقال سهل و آسان با همسایگان و اقوام دور مرتبط شدند و بسیاری از سرزمینهای متمدن روزگار خویش را در اختیار گرفتند و وسایل تمدنی آن ملتهار گسترش دادند و این اقتباس باعث افزایش و توسعه دامنه تمدن گردید، اگرچه هیچیک از این اقتباسات همانطور که قبلاً یاد آور شدیم موجب تغییر رنگ و ساختمان فرهنگ ایرانی نشد و به اصالت آن لطمه نزد بلکه ذوق ایرانی آنرا در بوتۀ ظرافت طبع خویش نهاد و از آن عنصری ایرانی بجامعه تقدیم داشت.

یکی از ویژگیهای خاص فرهنگ ایرانی در این است که شاهان تنها حفظ و صیانت کشور را بر عهده ندارند بلکه سازندگان و طراحان فرهنگ ایرانی نیز هستند و سنن و آداب ایرانی زاده اندیشه تابناک آنانست. نخستین پادشاه داستانی ایران هوشنگ پیشدادی همانطور که سنت شاهنشاهی را در ایران طرح افکند، بسیاری از اختراعات منسوب بدوست آهن و آتش را او نخستین بار شناخت و آهنگری و ساختن ابزارهای آهنین، آبیاری، کشاورزی و نان پختن را بمردم او آموخت. جشن سده را پدید آورد و از چرم حیوانات مانند سنجاب و

قائم و روباه و سمور برای مردم دیار خویش جامه ساخت. استادطوس
را در این باب سخن شیوایی است .

بفرمان یزدان پیروزگسر

به داد و دهش تنگ بسته کمر

نخستین یکی گوهر آمد به چنگ

به دانش ز آهن جدا کرد سنگ

سر مایه کرد آهن آب گون

کزان سنگ خارا کشیدش برون

چو بشناخت آهنگری پیشه کرد

کجا زو تبر اره و تیشه کرد

چو این کرده شد چاره آب ساخت

ز دریا برآورد و هامون نواخت

بجوی و برود آبرا راه کرد

بفرکشی رنج کوتاه کرد

چو آگاه مردم برو بر فزود

پراکندن تخم و کشت و درود

بسیجید پس هر کسی مال خویش

بورزید و بشناخت سامان خویش

از آن پیش کاین کارها شد بسیج

نبد خوردنیها جز از میوه هیچ

همه کار مردم نبودی به برگ

که پوشیدنیشان همه بود برگ

نیارا همین بود آیین و کیش
 پرستیدن ایزدی بسود پیش
 ز پویندگان هر که مویش نکوست
 به کشت وزایشان بر آمیخت پوست
 چو سنجاب و قاقم چو روباه گرم
 چهارم سمورست کش موی نرم
 بدینگونه از چرم پویندگان
 بپوشید بالای گویندگان
 طهمورث فرزند هوشنگ رشتن پشم میش و بره و بافتن پوشیدنی‌ها
 و گسترده‌ها و دادن گیاه به حیوانات تیزرو و اهلی کردن برخی از
 چهارپایان و دست‌آموز ساختن پرندگان چون بازو شاهین و بهره‌بردن
 از خروس و ماکیان را بمردمان بیاموخت، دیوان را مطیع کرد و نبشتن
 را به سی خط رومی و تازی و پارسی و سغدی و چینی و پهلوی از آنان
 فرا گرفت .
 پسر بد مر اورا یکی هوشمند گرانمایه طهمورث دیو بند
 پس از پشت میش و بره پشم و موی برید و برشتن نهادند روی
 بکوشش از آن کرد پوشش بجای به گسترده‌ها هم بد او رهنمای
 ز پویندگان هر که بد تیز رو خورش کردشان سبزه و کاه و جو
 رمنده دلان را همه بنگریسد سیه گوش و یوز از میان برگزید
 بچاره بیاوردش از دشت و کوه ببند آمدند آنکه بد زان گروه
 زمرغان همان آنکه بد نیک ساز چو باز و چو شاهین گردن فراز
 بیاورد و آموختنشان گرفت جهانی بدو ماند اندر شگفت

چو این کرده شد ما کیان و خروس کجا بر خرد شد که زخم کوس
 بیاورد بکسر چنان چون سزید نهفته همه سودمندی گزید
 چو دیوان بدیدند کردار او کشیدند گردن ز گفتار او
 از ایشان دو بهره به افسون به بست دگرشان بگرز گران کرد بست
 کشیدندشان خسته و بسته خوار بجان خواستند آن زمان زینهار
 که مارا مکش تا یکی نو هنر بیاموزی از ماکت آید بیر
 چو آزادشان شد سر از بند او بجستند ناچار پیوند او
 نبشتن به خسرو بیاموختند دلش را به دانش بر افروختند
 جمشید فرزند طهمورث ، آلات نبرد را از آهن ساخت و بافتن
 پارچه ابریشمی و کتانی را به مردم یاد داد و در پنجاه سال اول از
 پادشاهی خود رشتن و بافتن و شستن و دوختن را به مردم آموخت و در
 پنجاه سال دیگر طبقات مردم از روحانیان و لشکریان و کشاورزان و
 دست دوزان را بوجود آورد و آنگاه بساختن خشت و استفاده از گل
 و سنگ و گچ و پدید آوردن کاخ و گرمابه و ایوان و کشف سنگهای قیمتی
 و سیم و زرو بویهای خوش همت گماشت و نیز پزشکی را کشف کرد و
 ناخوشی و مرگ را از جهان برافکند و ساختن کشتی را به مردم آموخت
 جشن نوروز که در اول فصل بهار برپا میشود یادگار اوست و آنرا از
 این روی نوروز جمشیدی می خوانند . بنا بر آنچه گذشت شاهان در
 ایران شهر پدید آورندگان مظاهر تمدن و فرهنگ بشمار میروند و سنن
 و آداب ملی زاده اندیشه تابناک آنانست . دیانت زردشت بیاری گشتاسب
 شاه ، که از خاندان کیانی است نضج می یابد و گسترش می گیرد و در
 دیانت زردشت شاهان برگزیدگان اهورامزدا برای نگاهداری کشور

و مردم از شر دشمنان ایران هستند. از ایزدی حمایت از دین بهی و آیین زردشت را فریضه خویش می‌دانند. سلطنت از دوره هخامنشی موهبتی الهی بشمار رفت که بخواست اهورامزدا به کسی اعطاء میشود که شایستگی آنرا دارد و چون اهورامزدا آنکس را شایسته این ودیعه ندید فره ایزدی را از او باز میگیرد، در دوره هخامنشی پادشاه يك شاه تئوکراتيك است داریوش در کتیبه بیستون خود را نماینده اهورامزدا دانسته گوید «خدای بزرگ است اهورامزدا که این زمین را آفرید که آن آسمان را آفرید که آدمی را آفرید که شادمانی را برای آدمی آفرید، که داریوش را شاهی داد یگانه شاهی را از بسیاری، یگانه قانون‌گزاری را از بسیاری (بند اول) و در بند سوم گوید «این است بفضل اهورامزدا کشورهایی که علاوه بر پارس در دست من است و آنگاه در بند چهارم گوید «چون اهورامزدا دید که کار این بوم پریشان شده است آنرا بمن سپرد مرا شاهی داد، من شاهم به فضل اهورامزدا آنرا سامان بخشیده‌ام» و در بند ششم گوید «ای آدمی، فرمان اهورا مزدارا بتو می‌گویم، راه راست را مگذار، بدمیدیش، گناه مکن» این نکته که شاهان برگزیدگان پروردگارند و همه آنها از کیومرث تا یزدگرد سوم از يك نژاد و تبار بشمار می‌روند، و نگاهبان سنت‌های ایرانی و فرهنگ ملی محسوب میشوند، در ذهن ایرانیان چنان ریشه دوانیده و جای گرفته و رسوخ یافته بود، که پادشاهی ضحاک ناپاک بسبب ناپاکی نژاد و گوهر اهریمنی مورد پذیرش ایرانیان قرار نگرفت، از این روی فریدون بیاری کاوه براوشورید و سرانجام بر تخت شاهی نشست. چون فریدون از تبار کیان بود، هنگامی که نوذر جانشین منوچهر به دست افراسیاب

کشته شد پهلوانان در جستجو برآمدند کسی را از نژاد شاهان که بتواند بر تخت شاهنشاهی تکیه زند بیابند ، نیافتند ، زال سپهبد ایران در مقام تفحص برآمد و از موبدان نشان همی پرسید تا سرانجام قباد را که از نژاد شاهان بود بیافت ، سران ایران کیقباد را از البرز کوه بیاوردند و بر تخت کیانی نشاندند ، در دوره اشکانی نیز این سنت مورد پیروی بود ، بیرونی نسب اشك پادشاه اشکانی را به سیاوش پسر کی کاوس میرساند و همین توجه به نژاد شاهان سبب گردیده است که پس از اسلام هم سرسلسله‌های شاهان ایرانی کوشش می کردند نسب خود را بشاهان تاریخی باستانی برسانند تا پادشاهی آنان مورد قبول ایرانیان قرار گیرد و این یکی از جهات حفظ استقلال ملی ایران بشمار میرود زیرا ایرانی حاضر نبود فرمان پادشاهی را بپذیرد که از تبار شاهان باستانی ایران نباشد و آنرا خواری و زبونی و نگون بختی و تیره روزی میدانست ، قیامهایی که برای درهم کوبیدن سیطره سلاطین اجنبی در ایران شده است ، قیام پارت‌ها پس از مرگ اسکندر و جلوس سلوکی‌ها و قیام ابو مسلم‌ها استادسیس‌ها و سنبادها و المقنعه‌ها پس از اسلام و قیام محمود غریبال بند پس از مغول همگی بر اثر این طرز تفکر است که ایرانی می‌خواست شاهان را که نگاهبان دین و آیین و ملیت و ایرانیت و فرهنگ و تمدنش بودند از نژاد ایرانی و از تبار شاهان باستانی‌اش باشد و چنان پادشاهی را فرستاده خدا و در حکم پیامبر میدانست.

چنانکه فردوسی گوید

چنان دان که شاهی و پیغمبری دو گوهر بود در يك انگشتری
نه بر تخت شاهی بود دین بیای نه بی دین بود شهر یاری بجای

دو بنیاد يك بر دگر بافته برآورده پیش خرد تافته
نه از پادشا بی نیازست دین نه بی دین بود شاه داد آفرین
هر آنکس که بردادگر شهریار گشاید زبان مرد دینش مدار
امادر باره تمدن هلنیستی دوران اسکندر و جانشینانش سلوکی ها
بهتر است پیش از آنکه خود داوری کنیم و ویژگیهای فرهنگ ایرانی را
برشمریم و یاد آور نهضتی شویم که به قیام پارتها از سوی خاور ایران شهر
منتهی گردید و استقلال از دست رفته ایران را بازگردانید و خاک وطن
را از وجود بیگانه پرستان پاک ساخت. سخن گروسه^۱ دانشمند فرانسوی را
در باب فرهنگ هلنیستی یاد آور شویم.

«یکی از مشخصات ایران این است که خود را بپایگاه
یکی از قدیمی ترین تمدنهای دنیای باستان نشان می دهد، تمدنی که در
عین اینکه از عهدی به عهد دیگر از پنجاه قرن پیش خود را تجدید میکند،
يك دوام حیرت انگیز را ثابت می نماید مشعلی که به این قرار در صبح
تاریخ روی فلات ایران روشن شد پس از آن هرگز خاموش نگردیده
است، ظهور مقدونیان حتی يك فاصله هم بوجود نیاورد، زیرا اسکندر
به مراتب پیش از آنچه ایران را هلنیزه (یونانی مآب) کند، با اعلام اینکه
جانشین داریوش و خشایارشا است خودش ایرانی شد، این دوام بدون
وقفه در طی این همه قرن ها به ایران اجازه داده است که يك تمدن انسانی
عمیق که از آغاز جلوه تاریخی آن کشور نیز همین صورت را داشته است
بسازد»^۲ تمدن هلنیستی دوران سلوکی جهات مثبت رشد اقتصادی

۱- Grousset René

۲- ابدیت ایران ص ۳۰

اجتماعی دوران هخامنشی را افزون کرد میان شرق و غرب رابطه‌ای استوار پدید آورد اما از لحاظ عناصر فرهنگی آنانکه تصور کرده‌اند فرهنگ یونانی بسیاری از مظاهر تمدن را به فرهنگ ایرانی عرضه کرد و آنرا کمال بخشید راهی ناصواب پیموده‌اند، در آغاز اگرچه جانشینان اسکندر کوشیدند تا فرهنگ یونانی را در ایران گسترش دهند و با ایجاد شهرهای مختلفی مانند اسکندریه، انطاکیه، سلوکیه، لائوویکیه که برابر اسلوب شهرسازی یونانی پدید آمده بود، در صدد انجام این مقصود برآمدند ولی هیچگاه نتوانستند اصالت فرهنگی ایرانی را از میان ببرند، بلکه بتدریج بهمان طرز که گروسه معتقد است اسکندر و جانشینانش بمراتب پیش از آنکه ایران را یونانی کنند خود ایرانی شدند و در تحت سیطره فرهنگ اصیل و استوار ایرانی قرار گرفتند، و تا زمانیکه تاریخ فرهنگ فنیقی‌ها، آریایی‌ها، سریانی‌ها، هیتی‌ها، میتانی‌ها و اورارتوها روشن نشود، آنچه را که تاریخ‌نویسان باختری درباره فرهنگ یونان باستان نوشته‌اند نمی‌توان بیچون و چرا پذیرفت، درباره فیل‌ه‌لن و ه‌لینسم باید گفت، ه‌لینسم واژه یکصد و چهل ساله است و ریشه تاریخی ندارد، یک تاریخ‌دان آلمانی بنام دریزن^۱ در سال ۱۸۳۳ کتابی درباره اسکندر نوشته و برای نخستین بار فرهنگ یونان باستان از زمان اسکندر تا ظهور حضرت عیسی را Hellenismus نامیده است، در تاریخ یونان باستان به چهار کلمه Helios، Helens، Hellos و Hellen برمی‌خوریم که می‌تواند ریشه واژه ه‌لینسم باشد، Hellen- در افسانه‌های یونان باستان آمده است که یونانیان از نژاد

پدری بنام Hellen بودند، دور بنظر میرسد که فرهنگ درخشان هلینسم از نام چنین مرد افسانه‌ای نام گرفته باشد. Hellas در زمانهای بسیار دور نام بخشی از Thessalie (کناره باختری دریای اژه) بوده است. اما هیچگاه نام سراسر یونان نبوده است. پس نمی‌توان پذیرفت که هلینسم از نام Hellas آمده باشد. Helen در افسانه‌های یونان باستان آمده است که دختر زئوس و Leda بود و پرندۀ ای اورا پدید آورده است. شاعران یونان اورا زنی صاحب جمال و بی‌وفا خوانده‌اند و نیز نمی‌توان پذیرفت که نام زن افسانه‌ای را بر فرهنگ ملتی نهاده باشند. Helios در یونان باستان خدای روشنی بود، که سوار بر اسبان سفید، روزها در آسمان جولان می‌دهد و شب هنگام از زورق زرین به پایگاه نخستین خود باز می‌گردد؛ آنچه امروز هلینسم نامیده می‌شود، فرهنگ پرمایه و درخشان مهری‌ها بوده که از ایران زمین و کشور هتیت‌ها و میتانی‌ها آسیای صغیر به یونان رفته است و فیل‌هلی و آیین مهر بوده است نه دوستدار یونان زیرا یونان در هیچ زمان هلی خوانده نمی‌شده است و این اشکانیان بودند که مذهب مهری داشتند و از این‌روی خود را هلی فیل می‌خواندند^۱، بنا بر آنچه مذکور افتاد، یونانیان به‌چوچه نتوانستند به اصالت فرهنگی ایران لطمه‌ای بزنند، بلکه به علت ویژگی‌های خاص این فرهنگ که قبلاً یاد آور شدیم و خاصیت ائتلاف‌پذیری آن و کمال ورسایی که در اعماق آن رسوخ یافته بود، آنرا پذیرا شدند و به گفته دارمستتر «اسکندر یونان را ایرانی کرد، او ایران را یونانی ساخت»^۲.

۱- نقل به اختصار از سفر جنگی اسکندر مقدونی بررسی استاد احمد

- حامی ص ۸۲

۲- ابدیت ایران ص ۱۵۳

و به گفته ابن خلدون «اقوامی که از همه بیشتر به علوم عقلیه توجه نموده اند همانا دو قوم بزرگ قبل از اسلام یعنی ایرانیان و یونانیان بوده اند ، اما ایرانیان اهمیت این علوم عقلیه نزد ایشان به غایت عظیم بوده است و دامنه آن بغایت وسیع بمناسبت عظمت و ضخامت دولت ایشان و طول مدت سلطنت آنان گویند که این علوم به یونانیان از جانب ایران منتقل شده است ، وقتی اسکندر دارا را شکست داد بر کتب و علوم ایرانیان که از حد و حصر بیرون بود استیلا یافت^۱ ...» و ابن الندیم در این باره می نویسد «پس از اینکه اسکندر بر فارس و کاخ داریوش دست یافت گنجینه های دانش آنرا که بر سنگ ها و لوح ها و پوست گاو از دانستنیهای گوناگون طبیعی ، پزشکی و هیأت نوشته شده بود ، فرمان داد تا بزبانهای یونانی و قبطی برگردانند و آنها را به مصر فرستاد تا در کتابخانه اسکندریه نگهداری کنند ، آنچه را از علم نجوم و طب و علم النفس می خواست از آنها برگرفت و دیگر چیزها را از علوم و اموال و گنجینه دانشمندان تصاحب کرد و به مصر فرستاد.»

وسلوی از مورخان نامدار می نویسد «تاریخ اسکندر مقدونی جزئی از تاریخ ایران است دوره ای که عصر طلایی یونان نام دارد، در واقع دنباله منطقی تاریخ ایران و نتیجه توسعه فرهنگ ایران است و ویل دورانت می نویسد «اسکندر تاج و لباس تشریفاتی ایران را پذیرفت و اصل سلطنت الهی را وارد اروپا کرد^۲ ...» سرانجام ویژگی خاص فرهنگ ایرانی که معتقد است بر سرزمین ایران باید يك ابرمرد ایرانی

۱- همان کتاب ص ۱۸۶

۲- ابدیت ایران ص ۱۵۳ و ۱۵۲

حکومت کند و نگاهبان فرهنگ ملی و مآثر و فضایل و شعائر ایرانی باشد کار خود را کرد و از بخش خاور ایران شهر که از مرکز تسلط سلوکیها بدور بود، قبایل جنگجو و تیرانداز آریایی پارتی به مقاومت علیه حکومت سلوکی پرداختند و بیاری ایرانیان ایران دوست، ایران شهر را از زیر سلطه سلوکیها بیرون آوردند و فرهنگ باریافته و تکامل پذیرفته ایرانی با چهره‌ای آشنا سیر ارتقایی خود را بی آنکه در آن وقفه‌ای پدید آید دنبال کرد و بروزگار اردوان سوم که مصادف با قرن اول میلادی است در سراسر ایران شهر رگه‌ای هم از تمدن غیر ایرانی دیده نمی‌شد و فرهنگ ایرانی در همه جا سایه گسترده بود و این نخستین بار است که ایران یکی از بزرگترین رویدادهای سنگین تاریخ را پشت سر گذارده و پس از يك شکست دردآور، بپاخاست و همه آن رنج‌ها را جبران کرد و بجای حکومت غیر ایرانی سلوکی، حکومت آریایی پارتی را مستقر ساخت و در زیر لوای ایرانیت فرهنگ ملی خویش را گسترش داد و با سیمایی درخشان آنرا بخاندان ایرانی ساسانی سپرد این نیست مگر در پرتو ویژگیهای ارزشمند فرهنگ ایرانی که سلطنت را ودیعه الهی میداند و معتقد است که تنها ابرمردن زاده آریایی می‌تواند و باید حضانت این تمدن و فرهنگ درخشان را تعهد کند، دومین رویداد بزرگ در تاریخ تمدن و فرهنگ ایران، غلبه تازیان بر ایران شهر است. تازیان بر دوات ساسانی پیروز شدند و بظاهر تکیه گاهی که برای نگاهبانی و پاسداری فرهنگ ایرانی تلاش میکرد از صحنه سیاست بدور رفت و دگرگونی‌های عمیقی در جامعه ایرانی پدید آمد، که هر يك به تنهایی در حد آن بود که فرهنگ ایرانی را به وادی اضمحلال سپارد، خط پهلوی

جای خود را به خط عربی بخشید. دین زردشتی با اشاعهٔ مذهب اسلام روبه زوال رفت، اشراف و بزرگان، آزادان و مؤبدان، و دبیران که پاسداران فرهنگ ایرانی بودند، از جامعه طرد شدند، زبان فارسی نیز از ساحهٔ علم و دانش بدور افتاد و قدرت خویش را از کف داد، هر يك از این عوامل به تنهایی یارای آن را داشت که فرهنگ ایرانی را در پس دیوارهای قرون مخفی کند و سرانجام خاک خورد سازد، اما ویژگیهای این فرهنگ بارور و زنده و پرتوان و دیرپای و از همه افزون تر تلاش و کوشش جامعهٔ ایرانی که نگاهبان و پاسدار و حافظ این فرهنگ بود سرانجام کار خود را کرد، ایرانیان پاکدل و وطن پرست چون خود را در کف مردمی عاری از تمدن و حضارت و ثقافت دیدند با تمام قوا کوشیدند تا از سنن خویش پاسداری نموده و آنرا صمیمانه حفظ کنند و باندبیر و درایت و تیزهوشی و کیاست آنرا در کالبدی نو ارائه دهند، و چنان در این عزم راسخ و استوار بودند که زودتر از آنکه تصور میرفت یعنی در سال ۲۵ هجری مشتمل گره خورده يك ایرانی پاك سرشت بنام فیروز خلیفه دوم عمر را بخاك و خون در غلتانید و این نخستین عكس العمل ایرانیان نژاده در برابر تندرویهای تازیان بود که تنها پس از گذشت دو سال از فتح نهاوند در فضای مدینه طنین انداز شد و این نبود جز سایه‌ای از ویژگیهای فرهنگ ایرانی که اندیشه و روان يك ایرانی را در گرو خود داشت و آنرا بخردانه بسوی اعاده استقلال از دست رفته ایران سوق میداد، از آن پس هر نهضتی که علیه تازیان انجام گرفت ایرانیان پیشرو آن بودند. چنانکه بیست هزار ایرانی که بنام «الحمراه» در کوفه میزیستند در سال ۶۴ هجری دعوت مختار را که بر ضد بنی امیه قیام کرده

بود پذیرفتند، در قیام مختار، ایرانیان فرصت مناسبی برای خروج علیه بنی امیه و تازیان یافته بودند، در آن هنگام کوفه که نزدیک حیره بنا شده بود از کانونهای گرم ایرانیان سلحشور و نژاده و وطن پرست و دوستانان علی محسوب میشد، این شهر پایگاه خلافت علی بود، و در همین شهر بود که مولای شیعیان به ضرب شمشیر عربی قشری ازبای درآمد از این روی بسیاری از دوستان و هواداران و خواهران علی (ع) در کوفه میزیستند. جمعی از اساوره ایرانی از بازمانده (جند شهشاه) پس از شکست قادسیه در این شهر بودند، دیلمی هایی هم که در سپاه شاهان ساسانی خدمت می کردند، بعد از جنگ قادسیه اسلام آورده و در کوفه نشیمن گزیده بودند.^{۱۰} سرانجام مختار به مقصود خویش رسید و باری ایرانیان جنگاور در پیروزی او بسیار مؤثر افتاد، قیام عبدالرحمن پسر محمد اشعث علیه حجاج با شرکت ایرانیان و موالی از جمله واکنش های نژاد ایرانی در برابر تازیان محسوب میشود، سرانجام شیاه جامگان خراسان که بر هبری ابو مسلم خراسانی برای رهایی خاک وطن از ترکتازی تازیان تلاش میکردند در سال ۱۳۲ هجری بر آخرین خلیفه اموی مروان حمار پیروز آمدند و این نخستین پیروزی پس از شکست نهاوند بشمار میرود. ابو مسلم عبدالرحمن پسر مسلم مرورودی که اصلاً ابراهیم نام داشت خود را از فرزندان بزرگمهر حکیم می دانست نام ایرانی او را بهزادان و نام پدرش راونداد هرمز گفته اند. او ریاست شیعه را در خراسان بر عهده داشت و از اینکه بنی امیه ایرانیان را آزار میدادند، رنج می برد و در دل آرزویی جز احیای سنت های باستانی را نداشت، او یکی از چهره های تابناک مکتب فرهنگی ایرانی بود، علاقه او به ایران و آیین

۱۰ - دو قرن سکوت، ص ۱۳.

باستانی آن از کرده‌ها و گفته‌های او بخوبی مشهود است، او به آیین زردشتی دلبستگی بسیار داشت و در باطن بدان معتقد بود و رفتارش از علاقه‌وی به آیین ایرانی و نژاد ایرانی حکایت می‌کرد. این ایرانی‌نژاده که پرورش یافته فرهنگ دیرپای ایرانی بود با چنین احساس شورانگیزی از زندان کوفه باداعیان عباسی آشنا شد، ابو مسلم را به شام بردند و به ابراهیم امام که داعیه خلافت در سر داشت معرفی کردند. امام عباسیان او را جوانی پر شور و با احساس دید و از جانب خود به عنوان داعی بخراسان فرستاد. گویند در این هنگام نوزده ساله بود، در خراسان کار او گردان شد و باسانی توانست ایرانیان پاکدل را که در سر هوایی جز بازگشت به فرهنگ ساسانی نداشتند، دور خود جمع کند. در سال ۱۲۹ هجری بود که از جانب ابراهیم فرزند محمد فرمان یافت تا دعوت خود را آشکارا کند، چون چنین کرد، اندکی نگذشت که ایرانیان وطن پرست در قریه اسفینج از قراء مرورود بر او جمع آمدند و اولوایی را که ابراهیم برایش فرستاده بود، برافراشت و دعوت خویش آشکارا کرد و به نصر بن سیار والی بنی امیه در خراسان که سرگرم زدو خورد با مخالفان خویش بود، نامه فرستاد و او را به اطاعت خواند، نصر یکی از موالی خود یزید نام را بجنگ ابو مسلم فرستاد و این درست هیجده ماه پس از قیام او بود. یزید در نبرد شکست یافت و اسیر شد و نیز زخمی برداشت. ابو مسلم او را درمان کرد و آزاد نمود و از او خواست چون بنزد بزرگان خویش رود، هر چه دیده است بی کم و کاست بازگو کند. یزید چنین کرد همینکه به خدمت نصر آمد اظهار داشت اینکه ابو مسلم را بدین می‌دانند، نادرست است، او بدین خدا و بر طریق راستان است این سخن

نصر را اندیشناك ساخت و از این پس کار ابو مسلم بالا گرفت . در همین اثناء نصر خروج ابو مسلم و پیشرفت کار وی را به مروان اموی گزارش کرد و چندان کوشید تا همه تازیانی که در خراسان بودند علیه ابو مسلم یکدل شوند . اما ابو مسلم با سری پرشور ودلی امیدوار پیش میرفت و شهرهای خراسان را یکی پس از دیگری به تسلط خود درمیآورد، در سال ۱۳۰ هجری ابو مسلم از «ماخوان» که بعد از اسفندیج بدانجا رفته بود به مرو شتافت و جمعی را نزد نصر فرستاد و او را به کتاب الله والرضامن آل محمد خواند ولی نصر از پذیرفتن این فرمان استنکاف کرد و شبانه از مرو گریخت و ابو مسلم پس از آنکه بر این امر وقوف یافت به لشکرگاه او رفت و بعضی از سران سپاه او را به اسارت گرفت از این پس ابو مسلم به خراسان و شهرهای شرقی ایران و گرگان و عراق عجم تسلط یافت و نصر بن سیار والی خراسان را در نیشابور و گرگان شکست سختی داد و سرانجام نصر در سال ۱۳۱ در ساوه درگذشت و با مرگ او بنی امیه بزرگترین مدافع خویش را در ایران از دست دادند ، سپاه جامگان بفرمان ابو مسلم و بسرداری قحطبه نامی راه عراق در پیش گرفتند و با وجود مقاومت سپاهیان مروان کوفه فتح شد و ابوسلمه خلال وزیر آل محمد که از مردم ایران وداعی بنی العباس در کوفه بود، بسیار سعی کرد که مگر از آل علی کسی را برای خلافت برگزینند ولی جعفر الصادق و عبدالله پسر حسن فرزند حسین و عمر فرزند زین العابدین هیچیک این امر را نپذیرفتند سرانجام ابوالعباس سفاح بخلافت برگزیده شد (۱۳۲ هجری) در این هنگام مروان سپاهیان خود را جمع کرد و در زاب واقع در سرزمین موصل با سپاه سپاه جامگان در آویخت نبردی هول در گرفت.

مروان از صحنه کارزار فرار کرد و بسیاری از سپاهیان‌ش هلاک شدند و خود وی در بوصیر از مضافات مصر در ۲۷ ذی‌الحجه سال ۱۳۲ کشته شد و بامرگ اودوات جاثربنی امیه بدست ایرانیان پاک‌نژاد، وطن پرست از میان رفت و حکومت عباسیان بمدد آنان روی کار آمد و چنانکه یادآور شدیم این نخستین پیروزی مردم ایران پس از شکست‌نهادن بود و این یکی از درخشان‌ترین جلوه‌های فرهنگ ایرانی در طول تاریخ است زیرا تنها خصایص خاص این فرهنگ بود که توانست بر چنین موفقتی دست یابد برآستی اگر ویژگی‌های عمیق این فرهنگ دیرپای نمی بود امکان آنکه ایرانیان بتوانند به چنین پیروزی دست یابند و جای خویش را در تمدن اسلامی نمایان و مشخص سازند میسر نبود، این نکته را نیز باید یادآور شد که ابو مسلم پیشوای سیاسی نهضتی بود که بنام شعوبیه^۱ خوانده شده است، این نهضت در گسترش فرهنگ ایرانی و جلوگیری از رکود و احیاناً اضمحلال آن بسیار کوشید و از این جهت در تاریخ فرهنگ ایرانی جای خاصی دارد زیرا بنی‌امیه معتقد به تفهیل عرب بر عجم بودند و نژاد تازی را برتر از سایر نژادها می‌دانستند و در این راه تلاش بسیاری می‌کردند ایرانیان که از شکست‌نهادن رنجیده خاطر و افسرده دل شده بودند بنا بر سائقه طبیعی خویش که زاده تربیت ایرانی است با شکال‌گونه‌گون سیاسی و

۱- طرفداران احیای سنت‌های ایرانی و استقلال از دست رفته ایران باستناد آیه شریفه «یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکروا نثی و جعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم» به شعوبی معروف شدند و از اوایل قرن دوم هجری تا قرن چهارم بشدت سرگرم تبلیغ افکار خود و کوشش برای احیای استقلال ایران بودند.

ادبی و علمی و مذهبی شروع به فعالیت نمودند. منظور اصلی از این نهضت‌ها برانداختن دولت عربی و درهم شکستن سیادت این قوم و احیای سنت‌های ایرانی و روی کار آمدن يك حکومت ملی که از نژاد شاهان ساسانی باشد بود، ابو مسلم در این کار موفق شد و حکومت را از بنی امیه به آل عباس منتقل کرد. اما عباسیان که بنای حکومتشان بر غدر نهاده شده بود در اولین سال خلافت خود ۱۳۲ هجری ابوسلمه خلال را که به وزیر آل محمد شهرت داشت و نخستین وزیر آل عباس از نژاد ایرانی بود به قتل رساندند و در سال ۱۳۷ هجری ابو مسلم خراسانی بدست منصور خلیفه عباسی ناجوانمردانه شربت شهادت نوشید چون خبر قتل ابو مسلم در ایران شایع گشت رادمردانی که بر طریق شعوبیه بودند و نهضت سیاسی این طریقه را اداره می کردند. بپا خاستند و مقدم ایشان اسپهبد فیروز معروف به سنباد بود که از سرداران نامدار ابو مسلم بود که بخونخواهی وی در خراسان قیام کرد. سنباد زردشتی و از روستای اهر وانه نیشابور بود و قیام او بر اثر قتل ابو مسلم بوقوع پیوست پیروان سنباد روز بروز بیشتر میشدند و اکثر آنها از مردم جبال بودند و نیشابور و قومس و ری را گرفت و چون برری مسلط شد، خزاین ابو مسلم را که در آنجا بودیعه نهاده شده بود، متصرف گردید، وی می خواست بخانه خدا رود و آنجا را ویران کند. منصور یکی از سرداران خود بنام جمهور بن مرار العجلی را باده هزار سپاه بجنگ وی فرستاد و سپاه سنباد بر اثر رمیدن شتران و درافتادن به لشکرگاه منهزم شدند و سنباد خود در میان طبرستان و قومس بقتل رسید، اما ایرانیان وطن دوست دست از فعالیت برنداشتند و در سال ۱۵۰ هجری مردی بنام استاذ سیس بدعوی پیامبری در خراسان قیام

کرد و بسیاری از شهرهای آن دیار را گرفت و تا طخارستان پیش رفت. ولی در سال ۱۵۱ شکست خورد. پس از منصور در عهد مهدی خلیفه عباسی ۱۵۹ هجری المقنع هشام یا هاشم بن حکیم که از دبیران ابومسلم بود، با آوردن دینی جدید با تازیان بنای مخالفت را گذارد و سرانجام پس از چند سالی امارت بسال ۱۶۱ هجری در ماوراءالنهر بقتل رسید. اما هیچیک از این شکست‌ها نتوانست در اراده آهنین مردم و طن پرست ایران رخنه‌ای ایجاد کند، زیرا آنان معتقد بودند که از هر حیث بر نژاد عرب برتری دارند فرهنگشان فرهنگی کمال یافته و تبارشان دودمانی نجیب و شاهان و فرماندهان‌شان برگزیده از سوی پروردگارند و اگرچه بظاهر دچار شکست و رخوت شده‌اند ولی پیروزی نهایی با ایشانست از این روی اسحق ترك و حمزه پسر آذرك معروف به حمزه خارجی و بابك خرم دین و مازیار بن قارن و افشین خیدر و صاحب الزنج و سرانجام طاهر - ذوالیمینین بپاخواستند و ایرانیان را در گرفتن حق مسلم خویش که سیادت بر قوم عربست تشویق نمودند. طاهر ذوالیمینین فرزند حسین یکی از ایرانیان خراسان است که چون مأمون بسال ۱۹۴ هجری مخالفت خود را نسبت به امین آشکار کرد با او همدستان شد و بسررداری سپاه وی در چند نبرد سرداران امین را شکست داد و بسال ۱۹۸ بغداد را محاصره نمود و آنرا تسخیر کرد و امین را کشت و در سال ۲۰۵ هجری حکومت تمام شهرهای واقع در مشرق بغداد تا دورترین نقاط ممالك اسلامی را از مأمون گرفت و حکومت نیم مستقل ایران شهر را بدست آورد و این فرمانروایی تا سال ۲۵۹ که آخرین یادگار این خانواده محمد بن طاهر بدست یعقوب لیث از میان رفت ادامه داشت. آخرین قیام دلیرانه را

یعقوب لیث صفار انجام داد وی در سال ۲۴۸ هجری سیستان را به تصرف در آورد و در سال ۲۶۱ م معتمد خلیفه فرمان حکومت خراسان و طبرستان و گرگان و فارس و کرمان و سند و هندوشرطه بغداد را برای یعقوب فرستاد، اما او از پذیرش این فرمان سرباز زد و با سپاهی گران به بغداد حمله برد. با اینکه در این جنگ پیروز شد ولی سرانجام بر اثر آنکه سپاهیان خلیفه آب دجله را بر لشکریانش بستند شکست خورد، یعقوب بیاری ایرانیان پاکدلی که در راه احیای عظمت از دست رفته دیار خویش از جان و دل می کوشیدند، سیستان، کابل، قندهار و هرات و بست را گرفت و پیش از آنکه به نواحی غربی یعنی کرمان و خراسان رود بکار مردم سیستان پرداخت، در بازگشت یعقوب به سیستان همه طبقات به تهنیت او آمدند، از جمله شاعران سیستان بر طبق سنت زمان به سرودن مدایح و اشعار لب گشودند، یکی از شاعران منظومه خویش را که بزبان تازی بود با بانگی رسا در برابر یعقوب خواند.

قد اکرم الله اهل المصر والبلد بملك یعقوب ذی الافضال والعدد
قد آمن الناس محواه و غیره ستر من الله فی الامصار و البلد
یعنی «خداوند مردم دیار و شهر ما را به پادشاهی یعقوب که بزرگوار و دارنده سپاه و نیرو است عظمت بخشید» چون شاعر این شعر بر خواند، یعقوب ابرو درهم کشید و گفت «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت» محمد بن وصیف سگزی صاحب دیوان رسایل او حاضر بود، شعر پارسی گفت و به گفته تاریخ سیستان اول شعر پارسی اندر عجم او گفت پیش از او کس نگفته بود، شعر محمد بن وصیف با این مطلع آغاز میشود.

ای امیری که امیران جهان خاص و عام

بنده و چاکر و مولای و سگ بند و غلام

و این نخستین پیامی بود که بر اثر آن زبان و ادب فارسی که مدتها بود در محاق فراموشی فرورفته بود، رواج یافت و خوش خوش رو به گسترش و اشاعه نهاد و زبان رسمی درباریان صفاری و سامانی و آل بویه و آل زیار گردید. یعقوب دشمن سرسخت تازیان بود و مقصودی جز درهم کوبیدن سلطه خلفای عباسی نداشت، همیشه می گفت دولت عباسیان بر غدر و مکر بنا کرده اند، بنگرید با ابو مسلم و ابوسلمه و برامکه و فضل بن سهل با آنهمه خدمات که به ایشان کرده بودند چه کردند، کسی مباد که برایشان اعتماد کند و نیز به گفته تاریخ سیستان همیشه می گفت «من رویگر بچه ام و به قوت زور و بازو کار خود را باین درجه رسانیده ام و داعیه چنان دارم که تا خلیفه را مقهور نگردانم از پای ننشینم». افسوس که روزگار با او طریق وفا نسپرد و به خواست قلبی خویش آنطور که می خواست نایل نیامد، جانشینان یعقوب نیز همه بر روش او بودند و احیای سنن باستانی و ترویج ادب فارسی و فرهنگ ایرانی را وجهه همت خویش قرار داده بودند. پس از صفاریان سامانیان نیز این خصیصه پسندیده را دنبال کردند آنان خویشان را از فرزندان بهرام چوبینه می دانستند، ابوریحان بیرونی که در نسب اکثر خاندانهای ایرانی تردید کرده است، نسب سامانیان را پیوسته به خسروان ایرانی می داند، سامانیان یکی از آن چهره های روشن مکتب فرهنگ ایرانی بودند. فرهنگی که معتقد بود حکومت و شاهی امریست که به مشیت الهی تعلق دارد و پادشاه کسی است که اراده پروردگار او را از دیگران برگزیده و شایسته

این موهبت بزرگ دانسته است و خداوند کسی را که پرهیزگار و نژاده و مدبر و باخرد راستین است به امارت و شاهی برمی گزیند و خدا یار و پشتیبان اوست. اعتقاد به این اصول سبب شده بود که ابو مسلم خود را از اعقاب گوردز کشاورزان بدانند و یعقوب نسب خویشان را به خسرو پرویز برساند و سامانیان خود را از تبار بهرام چوبین و منوچهر پیشدادی بدانند، و از این روی بود که برای خود رسالتی قائل بودند و از دل و جان میکوشیدند که عظمت ایران بزرگ را تجدید و احیاء کنند و می گفتند که مسلمان بودن با قبول حکومت عرب ملازمه ندارد. بهمین جهت بادیانت اسلام مخالفی نداشتند، تنها خواستشان نجات ایران بود از تسلط عرب، از این جهت آنچه این فکر را مدد می بخشید مغتنم می شمردند، ترجمه و تفسیر قرآن مجید در این دوره انجام پذیرفت و داستانهای حماسی در این قرن پدید آمد، یکی دیگر از چهره های درخشنده فرهنگ ایران در این زمان مرداویج پسر زیار پسرزاده مردانشاه گیلی است که خود را از فرزندان آرش کمان گیر پهلوان داستانهای ایرانی میدانست. پدرش زیار از سرکردگان کوهستان گیلان بود، و مردان گیل یا گیل مردان از زمان ساسانیان به دلاوری در سرزمین ایران نامبردار بودند، در آن زمان دلیرترین مردان سرزمین گیلان اسفار پسر شیرویه دیلمی بود که از دیرباز با خانواده زیار و فرزندان او رابطه داشت. اسفار دشمن تازیان بود و با آنان بسختی رفتار میکرد، حتی يك بار مؤذنی را که در شهر قزوین بانگ نماز در داده بود از فراز مناره بزیرافکنده بود، و دستور داد تا مسجد را خراب کردند، تا دیگر کسی در آن به زبان عربی نوا در ندهد، اسفار بعلت خشونتی که داشت مورد بی مهری اطرافیان واقع

شد و همه کسان او با مرد آویزدل یکی کردند ، مرد آویز بدینگونه نیرو گرفت و به کشور گشایی پرداخت و بر آن شد تا خلیفه عباسی را از بغداد براند، و عظمت دوره ساسانی را تجدید کند .

مؤلف الفخری می نویسد «مرد آویز قصد داشت بغداد را بگیرد و دولت آل عباس را بایرانیان منتقل سازد^۱» و سیوطی در تاریخ الخلفا می نویسد «مرد آویز میگفت من شاهنشاهی ساسانی را برمی گردانم^۲» المقتدر بالله خلیفه عباسی چنان از وی به هراس افتاده بود که خواب و آرام نداشت، وی قصد داشت بغداد را متصرف شود و برای نیل باین مقصود به عبدالله و هبان که حکومت اهواز را باو سپرده بود ، نوشت که ایوان مدائن و طاق کسری را تعمیر کند و بصورت روزگار انوشیروان در آورد و باد آور شد که در واسط بانتظار خواهد نشست تا این کار پایان پذیرد، مسعودی در مروج الذهب می نویسد «مرد آویز تختی از طلا و مرصع بجواهر تهیه نمود و تحقیق کرد که تاج شاهنشاهان ساسانی چگونه و بچه شکل بوده است صورت يك يك آنها را برای او کشیدند، مرد آویز تاج انوشیروان را پسندید و انتخاب کرد ، او بشیوه شاهان ساسانی بر روی تختی از زر می نشست و اندکی پایین تر تختی از نقره که فرش بر روی آن گسترده بودند قرارداد داشت و پایین تر از آن کرسی های زراندود گذاشته بودند ، تاهريك از درباریان به نسبت مقام خویش بر آن بنشینند و عامه مردم در فاصله دور می ایستادند، مرد آویز در زمستان سال ۳۲۳ هجری بهنگامی که در اصفهان بود، سده را به کیفیتی که در روزگار

۱- الاداب السلطانیة معروف به الفخری ص ۲۰۸

۲- تاریخ الخلفا ص ۲۵۹

ساسانیان برپا می‌داشتند جشن گرفت ، تا آن‌زمان ایرانیان از بیم عمال خلیفه جشن نوروز و مهرگان و سده را در پنهانی برپا می‌داشتند ولی مرد آویز در سال ۳۲۳ به سراسر ایران صلا در داد که می‌توانند آزادانه جشن سده را باشکوه هر چه تمام‌تر به آزادی برپا دارند و خود دریکی از بزرگترین شهرهای ایران، اصفهان این جشن را بپا داشت، دیلمی‌ها نیز در استمرار فرهنگ کهن ایرانی کوشش بسزایی نمودند. آنان نسب خود را به یزدگرد پادشاه ایران می‌رساندند ابونصر بن نباته از شاعران دربار عضدالدوله در ضمن قصیده‌ای که در مدح او گفته به جانشینی وی از شاهان ساسانی و تجدید شکوه شاهنشاهی ساسانی بهمت وی اشاره نموده گوید :

تدارکت اطناب الخلافة بعدها	و می‌سمکه‌العالی و مال عمودها
فاعفیت من تدبیرها متکلفاً	یحل به یوم الحفاظ عقودها
وسر بلت ایوان المدائن بهجته	اناف به والحاسدون شهودها
ملوک بنی ساسان تزعم انه	له حفظت اسرارها و عقودها
فتاها و مولاها و وارث مجدها	وسیدها ان کان رب یسودها
قبیلة بهرام واسرة بهمن	یمیت و یحیی و عدها و وعیدها

یعنی « تو برغم حاسدان بایوان مدائن صفا و سرور بخشیدی ، شاهنشاهان ساسانی آنچه وصیت و سر داشتند برای تو بجا گذاشتند ، توجوانمرد و مولا و جانشین عظمت ساسانی هستی اگر آنان سروری دارند تو از خاندان بهرام و از دودمان بهمنی، خاندانی که وعده امید بخششان سبب زندگی و تهدیدشان موجب مرگ است^۱ و مهیار دیلمی

۱- همدانی در تكملة تاریخ طبری ج ۱ ص ۲۲۰

در مدح جلال الدوله فرزند عضدالدوله گفته است .

وعاد المهرجان بخفض عيش يرف على ظلاله الصفاق
هو اليوم ابتناه ابوك كسرى وشيد من قواعد الوثاق^۱

عضدالدوله آیین تشیع را که با فرهنگ ملی ایران نزدیکی بسیار داشت ، مذهب رسمی خویش قرارداد. و در اشاعه آن کوشید، زیرا یکی از مبانی مذهب شیعه موضوع وراثت در ریاست دینی (امامت) است. این اعتقاد به ارجحیت ارشد در حکومت دینی عیناً بر ریاست سیاسی هم تعلق گرفت و از اینجاست که احترام شاهان مشروط بر آنکه بر مذهب شیعه باشند و هم از نژاد شاهان ، در نزد شیعه قرون چهارم و پنجم و ششم بسیار مهم جلوه گر شد . و همه پادشاهانی که در این قرن‌ها ریاست شیعه ایران را بر عهده گرفتند چون زیاریان و بوئیان و باوندیان بر این طریق بودند، از کارهای شایسته آل بویه آن بود که خلیفه را از عظمت انداختند و پس از ورود به بغداد اختیار خلیفه در دست شاهان آل بویه قرار گرفت. و بمیل خود می‌توانستند اورا عزل و نصب کنند و امتیازات و اختیارات خلیفه نیز بتدریج از میان رفت و این سبب سربلندی ایرانیان و مآلاً گسترش فرهنگ ایرانی در سراسر شهرهای متمدن آنروز شد . شاهان آل بویه کوشش بسیار می‌کردند که ناممکن است در حوزه متصرفات آنان زبان فارسی اشاعه یابد . متنبی^۲ شاعر نامدار عرب در نخستین قصیده‌ای که در مدح

۱- به نقل از شاهنشاهی عضدالدوله ص ۲۵

۲- احمد بن الحسین الجعفی الکوفی شاعر نامدار عرب وی در خدمت عضدالدوله دیلمی بسر برده و قصاید غرا در مدح او سروده است .

عضدالدوله در فارس سروده ناآشنایی خود را بواسطهٔ مأنوس نبودن مردم ایران بزبان عربی و آشنا نبودن خود وی بزبان فارسی آشکارا اظهار کرده است.

مغانی الشعب طیباً فی المغانی بمنزلة الربیع من الزمان
ولکن الفتی العربی فیها غریب الوجه و الید و اللسان
ملاعِب جنة لَو سارفیها سلیمان لَسار بترجمان^۱

یعنی «سرزمین آباد و سرسبز شعب بوان همانند بهار است، نسبت به فصل‌های دیگر اما يك جوان عرب «مقصود خود اوست» احساس بیگانگی می‌کند و سبب غربت من در رنگ تیره چهره و بی‌پولی و ندانستن زبان فارسی است» در دربار آل‌بویه زبان فارسی تنها زبانی بود که مورد تفهیم و تفهم بود، معزالدوله دیلمی وقتی وارد بغداد شد چون عربی نمی‌دانست ترجمان گرفت، در مذاکراتی که میان او و علی بن عیسی وزیر ردو بدل شد مترجم او ابو جعفر صیمری بود^۲. نکته درخور توجه آنست که در فرهنگ ملی ایران زبان بیش از فرهنگ ملت‌های دیگر حائز اهمیت است و در طول تاریخ ایران از زمان ماد تا این روزگاران همیشه زبان فارسی با فرهنگ ایرانی دوشادوش و همراه بوده است.

یکی دیگر از تلاش‌های ارزنده بوئیان این بود که سعی می‌کردند مراسم ایرانی را گسترش دهند حتی در میان تازیان اگر چه قبل از آل‌بویه نام عیدهای ایرانی در اشعار عربی دیده می‌شود اما در عصر آنان این موضوع رایج گردید در کتب ادب آن زمان از جمله یتیمه‌الدهر ثعالبی، اشعار بسیار در وصف نوروز و مهرگان و سده و مراسمی که میان

۱- شرح دیوان متبنی ج ۴ ص ۳۸۴

۲- همدانی ص ۱۵۶

ایرانیان متداول بوده آمده است. از جمله عبدالعزیز بن یوسف در تهنیت عید نوروز بنام عضدالدوله این قطعه را سروده است.

اسعد بوافد نیروز تقابله باليمن والعز والتأييد والجدل
واستانف العیش مسروراً بجده فی ظل عزمی الايام متصل
« رسیدن نوروز مبارک باد ، عیدت با میمنت و بزرگی و تأیید الهی
همراه باشد و همواره جاودان مانی زندگی خویش را در این سال نو از
سرگیر و روزگارت را پیوسته در سایه عزت بگذران » و این بنانه سعدی
قصیده‌ای دارد که در آن آتشی را که در حضور عضدالدوله در جشن سده
افروخته اندستوده و شاهرامدح گفته است^۱ عضدالدوله نخستین پادشاهی
است که پس از اسلام نام شاهنشاه بر خویش نهاده است. اگرچه خواجه
نظام‌الملک در سیاست‌نامه می‌نویسد « نوح را شاهنشاه میخواندند^۲ »
ولی مسلم است هنگامی که عضدالدوله در شیراز میزیست باو شاهنشاه
می‌گفتند در قصیده‌ای که متبنی در سال ۳۵۴ در فارس در مدح عضدالدوله
سروده لقب شاهنشاه را بکار برده است .

ابا شجاع بفارس عضد الدوله فنا خسرو شهنشاه^۳
نکته در خور توجه آنست که از استقرار طاهریان تا آغاز حکومت
غزنویان یعنی مدت ۱۸۵ سال در ایران سلسله‌های ایرانی ، سامانی ،
صفاری ، سیمجوری ، ساجیان ، آل مسافر : آل محتاج ، آل فریغونه ،
آل مأمون ، مازیاریان ، باوندیان ، آل بویه ، همگی زبان پارسی دری

۱- یتیم‌الدهر ج ۲ ص ۸۶

۲- سیاست‌نامه ص ۱۱۳ چاپ خلخال

۳- این قصیده به تمامی ۴۹ بیت است دیوان متبنی جلد چهارم ص ۴۰۴ بی‌مد

و آداب ایرانی و فرهنگ ایرانی را گسترش دادند و نه تنها فرهنگ دوره ساسانی را از رکود و اضمحلال بازداشتند بلکه فرهنگ و ادب نو را که در ثقافت عربی سخت مؤثر افتاده بود و بعلت تعاطی با فرهنگ اسلامی چهره تازه و نوی یافته بود با کوشش هرچه تمامتر توسعه بخشیدند. و اگرچه زبان عربی را بعنوان يك زبان علمی پذیرفته بودند ولی زبان محاوره و حتی نویسندگی زبان فارسی بود بر اثر کوشش این سلسله‌ها بود که زبان فارسی بار دیگر به جایگاه شعر و ادب راه یافت. آنچه که برשמردیم بر اثر مساعی گردانندگان سیاسی نهضت شعوبیه بوقوع پیوست ولی همانطور که یادآور شدیم این نهضت در کلیه شئون اجتماعی و فکری و ادبی عرب و اسلام تغییر کلی داد و براهنمایی ایرانیان آزاده وطن پرست بسرعت پیش میرفت تا آنجا که بسیاری از علما و دانشمندان مشهور و شاعران و نویسندگان بزرگ و همچنین وزیران و سرداران نامی شعوبی بوده اند. شعوبیه در تمدن اسلامی اثر خاص داشته‌اند و عقاید و آداب آنان بقدری عمیق در تمدن عرب و اسلام نفوذ کرد که بسادگی نمی‌توان اثر انگشت شعوبیه را در آن تمییز داد، قیام شعوبیه که تنها برای حفظ وصیانت و گسترش فرهنگ متعالی ایرانی انجام گرفته بود. در آغاز بصورت ادبی ظاهر شد، و نخستین بار این نهضت در لوای مفاخرت برعرب نمودار گردید چنانکه اسماعیل بن یسار نسایی از بزرگان شعرای ایرانی نژاد در عهد اموی است که در اشعار خود مجد و عظمت ایرانیان را ستوده و پارسیان را برعربها ترجیح داده است. قیام شعوبیه سبب گردید که دربار خلفا در اختیار ایرانیان قرار گیرد و وزارت که مرکز ثقل حکومت بود در

خانواده‌های ایرانی بگردد و آداب و رسوم ایرانیان از قبیل جشن نوروز و مهرگان و سده متداول شود و سرانجام بتدریج آثار تمدن علمی و سیاسی و ادبی ایرانیان در میان ملل اسلامی انتشار یابد از پیشوایان نامدار علمی و ادبی شعوبیه در اوایل قرن سوم هجری ابو عبیده معمر بن- مثنی از موالی فارسی نژاد و از بزرگان ادبا و مورخان قرن دوم و اوایل قرن سوم هجری است او را در مثالب و معایب عرب کتب بسیار است، قرن سوم هجری دوره شکوفایی نهضت شعوبیه است، از مشخصات این قرن آنست که شعرای شعوبی در این دوره اهمیتی یافتند و مخصوصاً چند تن از شعرای بزرگ ایرانی نژاد در این دوره پیدا شدند که سرآمد گویندگان عربی زبان بودند و مذهب شعوبیه و بالتبلیحه فرهنگ ایرانی را تبلیغ میکردند از آن جمله اند عبدالسلام معروف به دیگ‌الجن که پیرو افکار بشار بن برد و ابونواس بود وی بسال ۱۶۷ روی از جهان بر تافت و دیگر خریمی که در اشعار خود عرب را بسیار تحقیر کرده است و نیز متو کلی اصفهانی که از ندمای متو کل عباسی (۲۳۲-۲۴۸) بود، از نویسندگان شعوبی سعید بن حمید بختکان را باید نامبرد وی از نویسندگان و ادبای نامدار بود که نژاد خود را به پادشاهان ایران میرسانید کتاب انتصاف المعجم من العرب و کتاب فضل- المعجم علی العرب و افتخارهای او سخت معروفست و نیز سهل بن- هرون صاحب بیت الحکمه است از آثار او رساله ایست درباره بخل که از عرب باین صفت مذموم یاد کرده است. و نیز هیشم بن عدی از علمای نامور روایت و حدیث است که در عصر عباسی میزیست و با منصور و مهدی و هارون عباسی مجالس بود و چند کتاب در معایب

عرب تألیف کرده است از آنجمله است کتاب المثالب الصغیر و کتاب المثالب الکبیر است. نشر آثار شعوبیه موجب انقلاب فکری در میان مسلمانان شد و چون قضا را دوره بحران این نهضت مصادف با زمانی بود که علوم و فنون اسلامی مسدود میشد و نهضت علمی اسلامی نیز بتازگی آغاز شده بود، غالباً علمای شعوبی داخل در کارهای علمی و ادبی شدند و باب دانش را بر روی مسلمین گشودند و در تمام مظاهر علمی و ادبی از خود اثری بین بجای گذاردند. بدین ترتیب فرهنگ ایرانی همچنان استمرار یافت. تا بدانجا که پس از دوسه قرن آنچه را که از دست داده بود، مجدداً با سیمای درخشان تری بدست آورد و راه را برای یک رستاخیز فکری و فرهنگی جدید آماده ساخت این یک پدیده و ویژگی استثنایی فرهنگ ایرانی است که بیشک زاده مقابله یا مبارزه آن با زبان و ثقافت عرب نبوده، زیرا ایرانیان نو مسلمان هیچگاه به معارضه با زبان عربی برخاسته اند، بلکه همیشه از آن در حد یک زبان محلی پاسداری کرده اند. حتی در دوره هایی که مراکز اصلی زبان و ثقافت عربی دچار فتور و سستی شده بود، شهرهای بزرگ و مدارس ایران پیوسته یکی از کانونهای اصلی زبان و فرهنگ اسلامی بشمار میرفت. بنابراین پایداری و استمرار فرهنگ ایران را باید در استقلال فکری مردم این سرزمین دانست که هیچگاه روحانیت و معنویت خویش را از دست نمی دهند و عقاید و سنن ملی خویش را محترم می شمارند و ملیت خود را حفظ می کنند و در برابر هیچ نیرویی ابراز زبویی و خواری نمی نمایند و همیشه خود را آزاد و نژادی برتر از سایر نژادهایی

۱- رجوع شود به سلسله مقالات استاد همایی در مجله مهر سالهای دوم و

سوم و تمدن و فرهنگ ایران نوشته نگارنده ص ۱۴۸ - ۱۴۷.

که بر آنان مسلط شده‌اند می‌دانند. ارنست رنان در کتاب «مطالعه در تاریخ مذاهب» خود می‌نویسد «ایران اگرچه به اسلام درآمد ولی هیچگاه زیر تأثیر روحیه عرب خم نشد»

و این به علت زمینه‌های عمیق اجتماعی و جنبه‌های انسانی این فرهنگ بود و علت دیگر استمرار این فرهنگ نیاز شدیدی بود که جهان آنروز و خاصه دولت عرب به این فرهنگ گرانبار و دست پروردگان آن داشت، احمد امین مصری در کتاب «پرتو اسلام» می‌نویسد «ایرانیان هیچگاه احساسات خود را از دست نداده از اخلاق و عادات و احوال عرب دور بودند، طمع و رغبت و میل و آرزوی عرب را نداشتند، عقل و خرد آنها نسبت به اعراب امتیاز و مزیت داشت. اسلام را هم برنگ ایرانی در آورده آنرا بصورت يك کیش پارسی پذیرفتند، ایرانیان هیچگاه عقاید دیرین خود را از دست نداده آیین پارسی را زنده نمودند. آنان اسلام را يك دین نو تصور نمی‌کردند بلکه آنرا يك کیش دیرین که روزگاری بر آن گذشته است دانسته بودند. بسیاری از ایرانیان زبان تازی را آموختند ولی اندیشه ایرانی و فکر و خیال خود را تبدیل نکرده بحال خود مانده بودند، حکمت پارسی و شعر و ادب و تعالیم اخلاقی خود را داخل اسلام نموده دین اسلام را تحت تأثیر خود در آوردند، از جمله مبادی پارسی مذهب تشیع و تصوف است. ادب عرب نیز بالطبع مشمول و تحت تأثیر ادب پارسی واقع شده بود، زیرا حکمت و داستان و تخیل و فکر ایرانی ادب عرب را بصورت خود در آورده بود. بنابراین ایرانیان دو سلاح مؤثر و کارگر داشتند.

یکی دین و دیگری ادب بود^۱» از رسول اکرم نقل نموده‌اند که فرمود «اگر دانش در گوشه‌ای از آسمان باشد، برخی از ایرانیان بدان دست خواهند یافت، (لو کان العلم بالثریالنا له رجال من اهل فارس ۲) و از خلیفه سلیمان عبدالملک منقول است که گفت: در شگفتم که ایرانیان بیش از هزار سال فرمانروایی کردند و بما محتاج نشدند و ما چند سال حکومت کردیم و آنی از ایشان بی‌نیاز نبودیم» و ابن-خلدون در مقدمه می‌نویسد «حقیقت آنست که اهل دانش در اسلام چه در علوم دینی و چه در علوم عقلی جز چند استثنای محدود ایرانی بودند» و فن کرم می‌گوید از عهد عباسیان نه تنها تشکیلات دینی و دولتی در قالب ایرانی ریخته شد بلکه حتی شکل لباس و انواع غذا و سبک موسیقی تحت تأثیر نفوذ ایرانی بود^۳. و کلمان هوارت می‌نویسد «در دوره عباسی خلفا رئیس جامعه مسلمین نبودند بلکه جانشین شاهان ایران باستان بودند» و لوی می‌نویسد «خلافت عباسی ادامه امپراطوری ساسانی بود و خلفا مقام خود را در آن عیناً برابر مقام پیشینیان خود می‌دانستند، تفاوت اصلی در این بود که اسلام جای مذهب زردشت را گرفته بود و عباسیان ریاست آنرا داشتند» و توین بی مورخ نامدار می‌نویسد «نقش تاریخی بنی‌عباس این بود که امپراطوری هخامنشی را از نو ترکیب و یا از نو آغاز کنند^۴» و ادوارد برون در تاریخ ادبیات

۱- پرتو اسلام جلد اول ص ۱۲۲.

۲- شرح حکمة الاشراف ص ۱۸-۱۹.

۳- ابدیت ایران ص ۲۲۷-۲۲۸.

۴- همان کتاب ص ۲۳۳.

خویش می‌نویسد «صحيح نیست گفته شود که دو یا سه‌قرنی که با فتح ایران بدست مسلمانان آغاز گردیده يك دوره خالی در زندگی فکری مردم آن بوده است برعکس این يك دوره قابل توجه و استثنایی است برای ترکیب کهنه و نو، برای تبدیل صورتها و تبادل افکار و بهیچوجه يك دوره رکود یا مرگ فرهنگ ایرانی نیست درست است که از جهت سیاسی ایران چندی استقلال خود را از دست داد ولی در میدان افکار سرعت پیشرفت کرد، تفرقی را که نظر به لیاقت وزیرکی مردمش مستحق بود بدست آورد»^۱ و ف، حتی می‌نویسد «در زیر ظاهر اسلام شیعه، ایرانیت دوباره زنده شد و ایران در رشد تشیع بسیار موثر بوده است»^۲ شادروان اقبال آشتیانی در تاریخ مفصل ایران می‌نویسد «برمکیها و آل سهل چون ایرانی بودند ایرانیان را دور خود جمع کردند و مشاغل اداری و کشوری و دفتری را بایشان سپردند و به تقلید از مرزبانان و اسپهبدان عصر ساسانی هر يك درباری داشتند که در آن بسیاری از آداب ایران باستان اقامه میشد و طبقه دبیران هم که در عهد ساسانیان زمام کارهای مهم کشوری را در دست داشتند بار دیگر روی کار آمدند و در بغداد نیز خلیفه عباسی بهمین سیره میرفت و در حقیقت به غیر از مذاهب اسلام و زبان عربی در دستگاه بنی عباس و حکام ایشان همه چیز از آداب و مراسم و تشکیلات لشکری و کشوری و امور تمدنی ایرانی بود»^۳ گفتیم ایرانیها با اینکه در آغاز در زیر سلطه عرب بودند اما در اخلاق و آداب و زبان و سیاست عرب مؤثر واقع شده و تأثیرات

۱- تاریخ ادبیات براون جلد اول

۲- تاریخ مفصل ایران اقبال ص ۱۰۷،

عمده در آن نمودند. و این بدان علت بود که ایرانیها بالاترین درجات علم و تمدن دنیای آن عصر را حائز بودند و دولت نوظهور عرب نیاز شدیدی به فرهنگ ایرانی داشت، یکی از جلوه‌های فرهنگ ایرانی در تمدن عرب تنظیم دیوانهای اسلامی است. زیرا بزرگوار پیامبر آنچه از غزوات و سریه‌ها بدست می‌آمد میان مسلمین تقسیم میشد و بازمانده آن در راه مصالح عمومی مسلمانان و اعانه به فقرا مصرف میگردید ولی هنگامی که دوره خلافت به خلیفه دوم رسید و شهرهای ایران و مصر و شام گشوده شد دیگر تقسیم غنائم بصورت گذشته ممکن نبود. از اینرو خلیفه دوم بیاری هرمان سردار معروف ساسانی که از رجال نامدار عصر اول اسلامی در مدینه است این مهم را برآورده ساخت و هرمان در نخستین دوران تکوین دولت اسلامی عامل اصلی و اساسی آشنایی اعراب با روش کشور داری و سازمان اداری ایران بود، باقی ماندن نظام مالی ایران و ادامه وضع دفاتر دیوانهای مالیاتی دوره ساسانی در دستگاه خلافت سبب گردید که دیوان همچنان زیر نظر دبیران و مستوفیان که از دوره ساسانی کارها را اداره میکردند باقی بماند، و بتدریج دبیران ایرانی در سایر دیوانهای خلافت و حتی دیوان رسائل راه یافتند و کار نویسندگی دیوان و سرانجام وزارت را در زیر نفوذ خود گرفتند تصدی امر دیوان و اداره کارهای خلافت دبیران را معمولاً به کسب دانش و معلومات بیشتری و امید داشت، زیرا هر يك از دیوانها نوعی معلومات میخواست که دبیر ناگزیر بود بدان آشنایی حاصل کند، و این طبقه دبیران و وزیران مجالس خلفا و یا کارگزاران آنان بودند، از این رو گذشته از اطلاعات اختصاصی داشتن معلومات عمومی نیز که سبب

وسعت فکر و دقت نظر و دوراندیشی و تدبیر و کیاست باشد ضروری بود، و بیشک وقوف بر تواریخ و سیرودانستن احوال پادشاهان گذشته و اطلاع بر آیین جهاننداری و آداب فرمانروایی و آشنا بودن به رسوم ادب معاشرت و مصاحبت بزرگان و پادشاهان از لوازم آن بوده است. دبیران چون چنین اطلاعاتی را در فرهنگ عرب نمی توانستند سراغ گرفت بناچار به آثار ایرانی در این زمینه ها مراجعه میکردند و برای استفاده دیگران آنها را به عربی ترجمه مینمودند. و از اینجا بتدریج آثار گذشته ایران و قسمت مهم از معارف عهدشاسانی از گزند حوادث بدور ماند و جزء فرهنگ اسلامی شد. کسانی از این دبیران و پیروان ایشان که کتب فارسی را به عربی ترجمه کرده اند. عبارتند از: ابن مقفع، آل نوبخت، موسی و یوسف پسران خالد، علی بن زیار، حسن سهل، احمد بن یحیی جابر بلاذری، جبلة بن سالم کاتب هشام، اسحق بن یزید، محمد بن الجهم برمکی، هشام بن قاسم، موسی بن عیسی کسروی، زادویه پسر شاهویه اصفهانی، محمد بن بهرام پسر مطیار اصفهانی، مردانشاه موبد شهر نیشابور و عمر فرخان و اسحق بن علی بن سلیمان، علی بن عبیده ریحانی، بهرام هروی مجوسی^۱، ابو عبدالله محمد بن موسی خوارزمی معاصر مأمون نیز در اشاعه ریاضیات ایرانی در عرب نقش مهمی ایفا کرده است. او در شناساندن حساب هندی مسلمین

۱- برای اطلاع از آثاری که بوسیله این نویسندگان از فارسی به عربی برگردانیده شده است رجوع شود به الادب الفارسی چاپ بیروت ۱۹۶۷ از ص ۱۰۵ تا ص ۱۵۶ و تمدن و فرهنگ ایران تألیف نگارنده ص ۱۲۵ تا ۱۴۱ و الفهرست ص ۲۴۴.

به مسیحیان نیز اثر شایسته‌ای داشته است. بنی موسی یعنی محمد و احمد و حسن نیز در گسترش علم ریاضی در اسلام سهم مؤثری دارند در طب علاوه بر خاندان بخیشوع که طب جندی شاپوری را در جهان اسلام شایع ساختند، ابوالحسن علی بن سهل بن الطبری نیز در گسترش طب ایران در اسلام مؤثر بوده است و کتاب فردوس الحکمه او میان مسلمین سخت معروف است سلمان فارسی که از خواص پیامبر اسلام بود از اولین ارکان اربعه اسلام و به اتفاق افقه و اعلم زمان خود در حوزه مسلمین بود. گروسه می‌نویسد «سلمان نزد پیامبر اسلام نقش نماینده يك تمدن کهنسال را ایفا می‌کرده نه برای اینکه نسبت به اسلام خیانت ورزد بلکه باین منظور که بآن کومك نماید»^۱، نافع دیلمی از بزرگان محدثان و روات عصر اموی و ابن کثیر از قراء سبعة و وهب بن منبه از مفسران و مورخان دوره اموی و طاووس بن کیسان از فقها و مفسران و ابوالعباس اعمی از مردم آذربایجان و از شعرای نامدار عصر اموی و موسی شهوات و وضاح یمن و زیاد اعجم از شاعران نغز گفتار عهد نخستین اسلامی، که در نشر فرهنگ ایرانی در اسلام سهمی شایسته‌ای دارند و از دست پروردگان فرهنگ ملی این سرزمین‌اند که با کوشش خستگی ناپذیر آداب و سنن و مفاخر ایرانی را در میان اعراب شایع ساختند و وقتی اوضاع داخلی کشور خویش را نابسامان دیدند به علومی که مورد توجه عرب بود از قبیل علم قرائت و حدیث و تفسیر و نحو و تاریخ و انساب که در آن روزگار مورد توجه بود روی آوردند و وسیله نهضت علمی اسلامی را فراهم ساختند و جماعتی از ایشان در بیت الحکمه یا خزانه

۱- ابدیت ایران ص ۲۴۷.

الکتاب که از زمان هارون الرشید تأسیس شده و در دوره مأمون کمالی یافته بود به ترجمه آثار ایرانی و مظاهر تمدن این مرز و بوم همت گماشتند و علوم و آداب ساسانی را تدریجاً میان عرب منتشر ساختند. دیگر از جلوه‌های فرهنگ ایرانی در عرب وضع تاریخ هجری قمری است، زیرا عرب پیش از اسلام تاریخ منظمی نداشت و هر طایفه‌ای حادثه‌ای را که بنظرشان بزرگ آمده بود، مبدأ تاریخ خود قرار داده بودند، اولاد ابراهیم آتش خلیل و فرزندان اسماعیل بنای کعبه را مبدأ تاریخ خود قرار داده بودند، بعد از اسلام تواریخ قدیم از شهرت افتاد و از سال هجرت تا وفات پیامبر (ص) هر سال بنام امر مهمی مشهور شد و از سال رحلت پیامبر که سنة الوداع خوانده شد تاریخ دیگری در میان عرب متداول نبود، تا زمان خلیفه دوم وی در سال هفدهم و بقولی سال هیجدهم هجرت با اشاره و مدد هر میزان و دیگر ایرانیان که در مدینه بودند تاریخ هجری اسلامی را وضع کرد^۱ و چون تاریخ اعراب تاریخ قمری بود، تاریخ خورشیدی ایران بحکم ضرورت بعنوان سال مالی اسلام در دستگاه خلافت پذیرفته شد و قبول گاه شماری ایرانی در دستگاه خلافت در استمرار بسیاری از آیین‌های ایرانی و نفوذ آنها در میان اعراب و مسلمانان اثری بسیار نافذ داشت از آنجمله است . جشنهای ایرانی نوروز و مهرگان و سده و سایر مراسم و آداب و عاداتی که با تاریخ و روز و ماه ایرانی ارتباط داشت^۲، تأثیر تمدن ایرانی در تمدن عرب باندازه‌ایست که اگر بخواهیم همه مظاهر آن را بازگو کنیم مثنوی هفتادمن

۱- رجوع شود به تمدن و فرهنگ ایران تألیف نگارنده ص ۱۳۷.

۲- استمرار و فرهنگ ساسانی در دوران اسلامی ص ۱۹.

کاغذ شود ولی در صنایع و معماری و حجاری و مسکوکات و نیز موسیقی باندازه‌ای این تأثیر چشم‌گیر بوده است. که از همان سالهای اول خلافت عمر بن عبد ربیع معماران ایرانی از قبیل روزبه به تأسیس شهرهایی در دیار عرب پرداختند که از آنجمله شهر کوفه و بصره است که به نقل ابن اثیر در ضمن وقایع سال ۱۷ هجری به همت روزبه معمار ایرانی بنا شد بگفتهٔ مقریزی نخستین کسی که بعد از اسلام سکه زد خلیفه دوم است که در سال هجده هجری مطابق نقوش سکه‌های ساسانی سکه زده است در مورد موسیقی باید گفت که بعد از اسلام در زمان عبدالله بن زبیر موسیقی ایرانی به عربستان رفت و میان تازیان رواجی گرفت و اول کسی که آوازهای فارسی را آموخت و اشعار عربی را باغنائی فارسی خواند یکی از موالی بنام سعید بن مسجح بوده است که اولین بار موسیقی را از ایرانیانی که برای مرمت خانه کعبه به مکه آمده بودند فرا گرفت و مجذوب آن شد و سپس به ایران سفر کرد و فن موسیقی و نوازندگی را آموخت و پس از مراجعت آنرا در مکه رواج داد، از موسیقی‌دانان ماهری که موجب اشاعه این فن در میان تازیان شدند نشیط فارسی و مسلم ابن محرزانند که از موسیقی‌دانان عصر اموی بودند و نیز یونس کاتب که در موسیقی و شعر و نویسندگی مقام ارجمندی داشت، او نخستین کسی است که اولین کتاب موسیقی را پس از اسلام تدوین کرده است آنچه که بر شمردیم گوشه‌هایی از ویژگیهای فرهنگ ایرانی بود، که بیاری پرورش یافتگان این فرهنگ توانست در مقابل حریف پر قدرتی که دولت عربی اسلام بود، مقاومت کند و خود را از زوال و رکود برکنار دارد و با سیمایی تازه و نو به استمرار خویش

ادامه دهد، این خصیصه خاص فرهنگ ایران است و بس و از جمله مسائلی که از قرن پنجم هجری به بعد باین حیات فکری مدد بخشیده است جز آنچه که یادآور شدیم وجود شاهنامه فردوسی است که دراستمرار فرهنگ ایرانی نقشی مؤثر و اساسی داشته است. زیرا از نیمه آخر قرن چهارم هجری یعنی بعد از مرگ عضدالدوله دیلمی حکومت دیلمی ها رو به ضعف نهاد و بنیان حکومت سامانیان نیز در مشرق بسرائر مخالفت غزنویان سست گردید ، سرانجام سلسله سامانی برافتاد و یکی از پایگاه های اشاعه تمدن و فرهنگ ایرانی دچار تزلزل شد. از سوی دیگر در میانه مسلمانان دعوت های گونه گونی ظاهر شد . که علماء و هوشمندان ایرانی را دچار نگرانی کرد چه می ترسیدند سعی چهارصد ساله آنان بارسوخ عقایدی همچون نظریات ابوالحسن اشعری و یا آراء کرامیه که محمود غزنوی سخت طرفدار آن بود، برباد رود، و نمونه این نگرانی و تشویش را در رسائل اخوان الصفا می توان یافت، نمونه دیگر این اضطراب را در نامه رستم فرخ زاد می توان دید. این نامه هر چند جنبه تاریخی دارد ولی بیشک فردوسی

۱ - جمعیت اخوان الصفا در اواسط قرن چهارم هجری در شهر بصره تشکیل شد، عقیده ایشان این بود که شریعت به جهالت آلوده و با ضلالت مخلوط شده و جز به فلسفه آنرا تهذیب نمی توان کرد. این جمعیت پنجاه رساله در پنجاه فن از حکمت و یک مقاله که جامع تمام این مقالات است تألیف کردند که آنرا اخوان الصفا نامیدند ، برای اطلاع بیشتر رجوع شود به رساله اخوان الصفا از استاد صفا و تقریرات استاد فروزانفر در مؤسسه وعظ و خطابه .

خود مطالبی بر آن افزوده است که بمناسبت زمان آن را پرداخته و بازگو کرده است. در این هنگام نگهبانان تمدن و فرهنگ ایرانی در صدد برآمدند که از يك سوی حس استقلال طلبی ایرانیان را که به کوشش ابو مسلم ها، یعقوب لیث ها، اسمعیل سامانی ها، تقویت شده بود، نگاه دارند، و از جانب دیگر نگذارند اخلاق ایرانی جنبه های انسانی خود را از دست بدهد و از حد اعتدال خارج شود، از میان افرادی که در این قسمت کوشش فراوان کرده اند ابوعلی مسکویه است که کتابی بنام جاودان خرد نوشته و در آن حکم ایرانیان را جمع کرده است و نیز در کتاب تجارب الامم به اخلاق و حکمت و تربیت نفس توجهی خاص مبذول داشته است. یکی دیگر از وسایلی که موجب استمرار فرهنگ ایرانی گردید و در این زمان به هوشیاری خردمندانی که نگاهبان این تمدن و فرهنگ بودند، اشاعه یافت جمع آوری تاریخ و داستانهای باستانی ایرانیان بوده است، که ذوق مردم به شنیدن آن رغبتی بسیار داشت و عبدالله بن مقفع نخستین کسی بود که بهمین منظور کتاب خدای نامه را که بعدها یکی از مأخذ مردمی قرار گرفت که تاریخ پیش از اسلام ایران را می نوشتند از پهلوی به عربی ترجمه کرد. ایرانیان در قرون اولیه اسلامی تصاویر شاهان خود را بر در و دیوار خانه های خویش نقش میکردند و بدین وسیله عظمت ایران را یادآوری می نمودند در اواسط قرن چهارم مجموعه این داستانها را يك ایرانی در خراسان بنام ابو منصور محمد بن عبدالرزاق جمع آوری کرد و شاهنامه او معروف به شاهنامه ابو منصور است. سامانیان نیز می خواستند شاهنامه را به نظم در آورند زیرا مفاخر اجداد آنان بود و همانطور که یادآور شدیم آنان نسبت به

احیای فرهنگ ایرانی جدی بلیغ داشتند. در این هنگام بظاهر دقیقی هزار بیت از شاهنامه را به نظم درآورد که فردوسی آن ابیات را در شاهنامه خود نقل کرده است. در دوره‌ای که دقیقی در اندیشه نظم شاهنامه بود خطر رکود و توقف فرهنگ ایرانی آن اندازه قوی نبود که در زمان فردوسی، زیرا سامانیان که نگاهبان این فرهنگ بودند، هنوز در دوره اقتدار و اوج قدرت بودند، اما در زمان فردوسی که محمود ترک زبان غزنوی براریکه سلطنت تکیه زده بود و از گوشه و کنار آوازه مخالفت با فرهنگ ایرانی بگوش میرسید، اهتمام فردوسی در احیای سنت های ایرانی که در شاهنامه درج بود، کاری بس عظیم و مؤثر بشمار میرود، فردوسی مدت ۲۵ یا ۳۰ یا ۳۵ سال از عمر خود را صرف این امر مهم کرد و در آن هنگام که حیثیت ملی و اخلاقی ایرانیان دچار مخاطره شده بود، منظور استاد طوس آن بود که این فرهنگ باستانی را بوسیله یادآوری مفاخر گذشته و کشور گشایی و جهاننداری که نصیب پاسداران آن شده بود، یادآور شود تا ایرانیان آن گذشته پرافتخار دیرینه سراپا نام را از یاد نبرند و خود را به صفات آن رادمردان متحلی سازند و در حیات مادی و معنوی روش و راه آنان را سرمایه نجات خویش قرار دهند و فرومایگی و ضعف و زبونی و خواری و بیگانه پرستی را از خود دور سازند و رزمجویی و دلیری و جانبازی در راه وطن و عشق به ایران و حفظ سنت های باستانی را شعار خویش قرار دهند. شاهنامه که زنده کننده مفاخر ایران و فرهنگ ایرانی و پشتیبان زبان فارسی است از همان روزگار نخست مورد اقبال مردم این مرز و بوم قرار گرفت و از آن زمان تا قرن ما نقل مجالس ایرانیان است و شاهنامه

خوانان با خواندن اشعاری از شاهنامه یادآور بزرگیهای قوم ایرانی میشوند و عظمت دیرین را یادآور می‌گردند و حس مردانگی و وطن پرستی را در ایرانیان زنده نگاه میدارند و بالمال فرهنگ ملی را که سبب استقلال و تمامیت ارضی ایران بوده و هست اشاعه می‌دهند و مردم را بآن مؤمن و معتقد میسازند^۱، این یکی از جلوه های اشتهایی فرهنگ ایران است که موجب استمرار و بقای آن شده است گروسه می‌گوید «حماسه ملی ایران که در روزگار يك سلسله ترك پدید آمده بهترین گواه برای دوام فرهنگ ایرانی در طی تحولات این کشور است» رویداد سومی که خروشان و جوشان به سر زمین ایران روی آورد و فرهنگ ایرانی را دچار مخاطره ساخت، حمله مغول^۲ است. چنگیزخان مغول در سال ۶۱۶ حکومت سلطان محمد خوارزمشاه را مورد تاخت و تاز قرار داد و سرانجام آنرا متصرف گردید و خاندان وی در ایران از زمان هلاکو بنام دولت ایلخانی حکومت یافتند و نزدیک به دو بیست سال بر ایرانشهر حکمرانی کردند. نکته درخور اهمیت این است که از آغاز استقرار سلسله غزنوی در ۳۹۰ هجری قمری تا هجوم چنگیز در ۶۱۶-۶۱۷ هجری قمری به ایران مدت بیش از ۲۲۰ سال سلسله های ترك غزنوی و سلجوقی و خوارزمشاهی و اتابکان و قراختاییان در ایرانشهر

۱- رجوع شود به سخنرانی، استاد فروزان فر در آموزشگاه پرورش

افکار درباره فردوسی و فرهنگ ایران نوشته نگارنده ص ۱۸۱-۱۸۶

۲- قوم مغول طوایف بیشمار بوده اند که از لحاظ تعداد خانواده و وسعت

اراضی با یکدیگر فرق بسیار داشته اند. و از میان ایغان، طایفه کوچک قیات معروف به بورجقین بود که چنگیز (اسم مغولی اوتموچین بود) از میان ایشان برخاست، مسکن آنان میان دو نهر اتن و کرولن و دامنه های جبال قراقرم بود.

حکمراندند، این دوران نسبت به ادوار پیشین دوران ارتجاع اجتماعی و فکری است، روش تعصب آمیز امیران غزنوی - سلجوقی با شیوه آزادمنشانه امیران سامانی، بویی تفاوت بسیار داشت، با اینحال تمدنی که در طی چهارصد سال از ظهور اسلام تا آن زمان پدید آمده و از پرتو مدنیت مختلطی (سنکرتیک) که این دین ببار آورده بود و ایرانیان در آن سهمی گران و مؤثر داشتند. در دوران غزنوی سلجوقی، خوارزمشاهی نیز ادامه یافت و رنگین تر و غنی تر و با سیمایی گیراتر استمرار یافت ولی بناگاه يك هجوم عظیم غیر منتظره جامعه ایرانی را دگرگون کرد. معروفست خلیفه الناصر بالله که از قدرت امیران و سلطانان ترك طرفی برنسته بود. خان خونخوار مغول، چنگیز را به تصرف ایران تشویق کرده هجوم مغول برخلاف حمله اسکندر که فرهنگ ایرانی را در یونان مستقر ساخت و هجوم اعراب که اسلام را به ارمغان آورد و ایران را در يك تمدن بین المللی شرکت داد، هجومی بود که در آن جنبه تخریب داشت، حمدالله مستوفی می نویسد «بدون شك اگر هم در هزار سال آینده آسیبی به کشور ایران نرسد، باز ممکن نخواهد بود، تمام خرابی ها را ترمیم کرد و زمین را به صورتی که پیش از این بوده است برگرداند»^۱ و از چنگیز نقل شده است که گفت «من عذاب خدایم، اگر شما گناه های بزرگ نکردی خدای چون من عذاب را بر شما نفرستادی» ولی چون این دوره دنباله قرون درخشان نهضت علمی و ادبی گذشته است اثرات شوم استیلای مغول بزودی نمودار نشد و این دوره در تاریخ و علم و حکمت و ادبیات ایران یکی از معتبرترین

ادوار محسوب میشود و از لحاظ تعدد پاسداران فرهنگ ایرانی که در این زمان میزیسته‌اند و مشعلدار فرهنگ ایرانی بوده‌اند، در میان سایر ادوار مشخص و ممتاز است، زیرا ویژگی تمدن ایرانی سبب گردید که از مردمان خشن، خون‌آشام، مردمی فرهنگ‌دوست و پاسدار اسنن اخلاقی و خصائص انسانی بسازد. ویلبر می‌گوید «از استعدادی که ایرانیان برای مستحیل ساختن بیگانگان دارند، در مورد قوم مغول بخوبی مشهود است، آنان باخوی وحشیگری به ایران آمدند و بعد از دو نسل ستاینده بر حرارت فرهنگ ایرانی شدند» و یونسکو در نشریه مینیاتورهاى ایران می‌نویسد «با وجود هجوم مغول فعالیت فرهنگ و هنر ایران باعث تعجب است، گلهای شعر و فلسفه و تاریخ شکفته شد، معماری بهترین روپوش را از کاشیهای درخشان برتن کرد، فلزکاری سابقه‌عالی ریخته‌گری را که از قرن دوازدهم میلادی جزء افتخارات ایران است ادامه داد»، و گروسه می‌نویسد «تمدن ایران بقدری زنده بود که خود را به تمام خانان مغول و ترك تحمیل کرد»^۱ سرانجام کوشش مغولان برای دادن سمتی چینی یا مسیحی به تمدن ایرانی بی‌ثمر ماند، و برعکس خود ناقلان دین اسلام و زبان پارسی در سرزمین چین شدند و پس از آنکه در ایران مستقر گشتند، وسعت متصرفات آنها بتوسعه روابط چین و آسیای مرکزی و ایران کومک شایسته‌ای کرد. مردم این نواحی بیشتر به فرهنگ و هنر یکدیگر آشنا شدند و از یکدیگر اقتباساتی کردند. در چین سلاطین مغول سلسله یوان (۱۲۸۰ تا ۱۳۸۴ م) نتوانستند اعتماد و همکاری مردم را بسوی خود جلب کنند و چون خود در جهان‌داری تجربه کافی نداشتند از اقوام

۱- ابدیت ایران ص ۳۵۶ - ۳۲۹

دیگر آسیای مرکزی بخصوص ایرانیان کومک بسیار گرفتند، در نتیجه در دربار قوبیلای قاآن، ایرانیان نفوذ بسیار یافتند، مارکوپولود سفرنامه خود بوجود عده زیادی دانشمند و سپاهی گری ودبیر ایرانی ونیز به ساختمانهایی که نام ایرانی داشتند در سرزمین چین اشاره می کند، در حمله مغول عده ای از دانشمندان و هنرمندان بنواحی دوردست و کشورهای دیگر رفتند و این مهاجرت به گسترش تمدن ایرانی در نقاط مختلف جهان کومک شایسته ای کرد، آثار این مهاجرت را در آسیای صغیر وشام و مصر در مغرب وآسیای مرکزی و چین و هند در شرق می توان یافت. کوتاه سخن آنکه مغولان در حیات اجتماعی و معنوی کشورما مستحیل شدند و در صورت وسیرت ایرانی مآب گشتند و جز چند واژه مختصر از خود در زبان فارسی اثری برجای نگذاشتند. با آنکه با احتمال قوی یکی از علل یورش مغولان به ایران خلیفه عباسی بود، ولی ایرانیان خیلی زود در زمان هلاکو وبدست ایلخانان مغول توانستند این ضربت را مختصراً جبران کنند، خواجه نصیرالدین طوسی که از بنیادگزاران شیعه اثنی عشری و از فلاسفه ودانشمندان بزرگ ایران و از پاسداران بحق فرهنگ ایرانی است چون به وزارت هلاکورسید. به کوشش او آخرین خلیفه عباسی المستعصم بالله از میان رفت و ایرانیان از شر خلفای عباسی وغدرو توطئه آنان آسوده شدند، یکی از نقش های برجسته خواجه نصیر نجات دانش ودانشمندان وفرهنگ ایران دریکی از تیره وتارترین ایام ایلغار مغول است. چون مغول و ایلخانان مغول به نجوم وعلم اختیارات علاقه داشتند و اصولاً دانشمندان را مانند ساحران و کاهنان غیب گو و پیشگو و منجم میدانستند از این رهگذر هلاکو بشخصیت

خواجه نصیر علاقمند شد و چون بابر در خود اکتای که ظاهراً به علم نجوم آشنا بود، رقابتی داشت، از این روی حاضر شد بخواجه نصیر امکان دهد، تا بر روی تپه‌های مراغه زیج یارصد معروف ایلخانی را بنا کند و قرار شد موقوفات ایلخانی در اختیار خواجه قرار گیرد. خواجه با این موقوفات نه تنها رصدخانه بلکه کتابخانه‌ای با چهارصد هزار جلد کتاب و مدرسه و حجره‌های خاص برای فقیهان و طبیبان و محدثان و حکما با دادن راتبه و جامگی احداث کرد و زبده علمای را گرد آورد. و در این مؤسسات متوطن ساخت و آنانرا به نشر فرهنگ ایرانی تشویق کرد. یکی از منجمان و ریاضی‌دانان دمشق موسوم به مؤیدالدین عرضی که در دستگاه زیج ایلخانی بوده است رساله‌ای دارد که در آن از طرز رفتار خواجه با زیردستان ستایش کرده است و در مدح خواجه این بیت را می‌آورد.

واستکبر الاخبار قبل لقائه
فلما التقینا صغر الخبر الخبر

«پیش از آنکه او را ببینم اخبار بنظر ما بزرگ می‌آمد و پس از آنکه با او برخورد کردیم اخبار در نزد ما ناچیز شد» از نفوذی که از این طریق خواجه نصیر در مزاج هلاکوپیدا کرده بود، بارها برای نجات جان عده‌ای از پاسداران فرهنگ ایرانی استفاده نمود، از این روی خواجه نصیرالدین طوسی را باید یکی از چهره‌های درخشان مکتب فرهنگ ایرانی دانست و خدمات او را به استمرار فرهنگ ایرانی نادیده نگرفت. منجمانی که در کار رصد مراغه به خواجه نصیرالدین کمک کردند. عبارت بودند از علامه قطب‌الدین شیرازی، مؤیدالدین عرضی دمشقی، محیی‌الدین مغربی، فخرالدین مراغی، فخرالدین اخلاطی، نجم‌الدین دبیران و کاتبی قزوینی، یکی از جلوه‌های فرهنگی در این عصر رواج زبان فارسی

است در کشورهای دیگر از مضامین التوسل الی التوسل و تاریخ فرشته و رحله ابن بطوطه استنباط میشود که فی المثل اشعار سعدی در بلاد روم از امثال سائره بود و یا در ترکستان چین گلستان را تدریس میکردند . در این عصر شاعران و نویسندگان و حکمای طراز اولی چون مولانا حلال الدین مولوی و سعدی و کمال الدین اسماعیل و سیف - اسفرننگ و پوربهای جامی و فخر الدین عراقی و عطا ملک جوینی و اوحدی مراغی و همام تبریزی و نزاری قهستانی و شیخ محمود شبستری و امیر خسرو دهلوی و امیر حسن دهلوی و خواجه رشید الدین فضل الله و حمد الله مستوفی و علامه قطب الدین شیرازی و خواجه نصیر الدین طوسی و ابونصر فارابی و محمد عوفی و شمس قیس رازی و ناصر منشی و ابن بی بی و شیخ عطار میزیسته اند، که هر یک حاملان و مروجان فرهنگ ایرانی محسوب میشدند و بر اثر مساعی آنان بود که فرهنگ ایرانی از اضمحلال حتمی الوقوع رهایی یافت و باتحرکی بیشتر بسوی تعالی پیش رفت، یکی از ویژگیهای متبلور فرهنگ ایرانی آنست که پاسداران آن با هوشیاری خاصی که در ضمیر هر ایرانی بودیعت نهاده شده است دریافتند که مغولان به نجوم و کیمیا و تاریخ و ستاره شناسی بسیار علاقه مندند، از این روی در کسوت این دانشها معارف ایرانی را گسترش دادند . و این قسم فرهنگ و معارف در عهد ایشان رونقی بسزا یافت ، در زمان مغول بعلاوت ارتباط ممالك شرق با غرب از طریق ایران و مسافرت بسیاری از دانشمندان و هنرمندان چینی و تبتی و اروپایی و ارمنی ، به پایتخت ایلخانان معلومات آنان در میان ایرانیان شایع شد و متقابلاً تمدن و معارف ایرانی نیز در آن نقاط رایج گردید و این نیز یکی از

ویژگیهای فرهنگ ایرانی است که با تعاطی عناصر تمدنی همیشه خود را نو و مترقی و سازنده و درخور زندگی میسازد، و از کهنگی و فرسودگی بدور میدارد، دیگر از اختصاصات فرهنگی در این عصر اسلام آوردن ایلخانان ایران به اشارت و حسن تدبیر وزرا و عمال ایران دوست ایشان از قبیل خواجه شمس الدین محمد صاحب دبان و عطا ملک جوینی و خواجه نصیر الدین طوسی است بر اثر مساعی ایشان در دوره ایلخانی غازان و الجاتیو و ابوسعید فرهنگ ایرانی گسترش یافت و سازمانهای اداری و کشوری بمنظور تأمین عدالت و آبادانی نوسازی گردید، از سوی دیگر سلسلههای کوچک امرای اطراف مثل آل کورت در هرات و اتابکان و آل مظفر در فارس و امرای لرد لرستان پناهگاههای امنی برای نشر فرهنگ ایرانی بودند و دانشمندان و هنرمندان فراری که از بیم قوم مغول جلای وطن اختیار کرده و باین مناطق پناهنده شده بودند و نیز غلامان غور در سند و هندوستان غربی و سلاطین سلجوقی روم و امرای آنان همه در تشویق زبان و ادبیات و فرهنگ ایرانی از سلاطین بزرگ ایرانی تقلید کردند و از همین زمانست که فرهنگ و ادب ایرانی در هندوستان غربی و شهرهای روم گسترش مییابد، شادروان اقبال در تاریخ مغول می نویسد «امر دیگری که صنایع ظریفه دقیق را در عهد ایلخانی در ممالک اسلامی مخصوصاً ایران رواج کلی داده است بسط افکار عرفانی است»^۱ از این زمان دو مکتب نامدار یاد و طریقه بزرگ در تصوف پدید آمد، یکی طریق عطار و مولوی که آنرا تصوف عاشقانه خواندند و دیگر مکتب سهروردی و محیی الدین ابن عربی و ابن فارض که آنرا

تصوف عابدانه نام نهادند . این دو مکتب در این عصر رونقی گرفت و مطالعه در آثار عرفان این دوره خصوصیات انسانی فرهنگ ایرانی را کاملاً مشهود میسازد یکی از خصائص صوفیه در نشر فرهنگ ایرانی توجه خاص آنانست بزبان فارسی و همچنانکه در گذشته یاد آور شدیم چون در فرهنگ ملی ایران زبان پیش از فرهنگ ملتهای دیگر حائز اهمیت است این دقت صوفیه در نشر زبان فارسی به گسترش فرهنگ ایرانی و استمرار آن مدد بسیار کرده است. جلوه دیگر فرهنگ ایرانی در دوره مغول نقاشی است که ترقی بسیار کرده میدانیم که نقاشی ساسانی بوسیله مذهبمانی در ترکستان رواجی گرفت و مانوی ها سبک نقاشی ساسانی را در میان ترکان اویغور انتشار دادند و سبک نقاشی ایرانی بدست ترکان اویغور روبه کمال رفت و تغییر صورت داد، بعد از استیلای مغول بر شهرهای اویغو و در آمیختن این طایفه در قوم تاتار سبک نقاشی مزبور بدست مغول در چین منتشر شد و ذوق استادان چینی در آن تأثیر کرد و بتدریج سبک نقاشی ایرانی مانوی پس از گذشتن از دست اقوام اویغور و مغول در چین سبک خاصی شد و همین نقاشی است که در عهد ایلخانان توسط هنرمندان چینی به ایران بازگشت و بعنوان سبک چینی معروف شد و استادانی که در عهد ایلخانی از چین به ایران آمدند موجب کمال این سبک شدند ، نکته ای که به گسترش این سبک در ایران کمک کرد، نسخه هایی از کتاب جامع التواریخ خواجه رشیدالدین فضل الله بود که بامر اولجایتو و به اصرار خواجه تهیه میشد و در نگاشتن صور نسخه های آن هنرمندان چینی را بکار واداشتند و آن نسخه ها که تاحدی جنبه رسمی داشت در نهایت ظرافت تهیه میشد

و در دست مردم هنرمند می‌گشت و مورد تقلید آنان واقع می‌گردید ، بر اثر نفوذ نقاشان چین صورت بعضی از حیوانات مثل اژدها و یا برخی از حیوانات افسانه‌ای که میان مسلمین سابقه نداشت در نقاشی ایران وارد شد . دیگر از جلوه های هنر این دوره حسن خط است ، مشهورترین خطاطان این دوره ، صفی‌الدین ارموی متوفی بسال ۹۶۳ و جمال‌الدین یاقوت مستعصمی شاگرد اوست که بعد از برافتادن دولت عباسی بخدمت خاندان جوینی در آمد یاقوت استاد خط نسخ بود .

ایلخانان در شهرهای تبریز ، اوچان موغان ، اران ، سلطانیه و بغداد عمارات مجللی بنا کردند و از دوره غازان که عصر طلایی فرهنگ ایلخانان است ساختمان شنب در غرب تبریز آغاز شد و در تاریخ فرهنگ این عهد این نخستین باری است که پادشاه به مسائل ساختمانی و هنری توجه نموده است و این نیز از برکت ویژگی فرهنگ ایران حاصل آمد ، که از خان مغول انسانی هنردوست و علاقه مند به مظاهر فرهنگ و تمدن ایرانی پدید آورد . غازان در شنب تبریز خانقاه برای صوفیه و مدرسه برای فرقه شافعی و حنفی و بیمارستان و کاخی برای امور اداری کتابخانه و رصدخانه و اقامتگاهی برای سادات و کوشک و باغ موسوم به عروبلیه بنا کرد ، از زمان غازان به بعد ساختن بناهای مجلل و بناهای مذهبی و مدارس و مقابر آغاز شد و تا زمان ابوسعید ادامه یافت ، در این بناها خاصه در ساختن گنبد های مقابر و مساجد از سبک معماری چینی در ساختن معابد بودایی نیز تقلید شده است . از این آثار است مقبره معروف به گور دختر هلاکو در مراغه و مسجد ورامین از اولجایتو و قسمتی از مسجد جامع اصفهان از اولجایتو و گنبد سلطانیه از اولجایتو و بنایی

از ابوسعید در مراغه و بقایای رصدخانه مراغه که برجای مانده است و نمودار پرارزشی از خصیصه فرهنگ ایرانی و تأثیر آن در مردمی است که با این فرهنگ خو میگیرند و الفت می‌یابند بی‌تردید این ویژگی را در فرهنگ ملتهای دیگر نتوان یافت^۱ همان فرهنگی که امیل گروسه در باره آن میگوید «ایران حق بزرگی به گردن بشریت دارد ، زیرا شهادت تاریخ ایران با فرهنگ نیرومند و ظرفیتی که در طی قرون بوجود آورد. وسیله تفاهم و توافق و هم‌آهنگی را میان ملل ایجاد کرده است. بر اثر نفوذ افکار و فرهنگ ایرانی نژادهای مختلف دارای ایمان و عقیده مشترك شده‌اند، شعرای ایران جهانی را متمتع ساخته‌اند، عرفای ایران با وجود اینکه کاملاً مسلمان هستند همانقدر قلب يك مسیحی را بطپش در میاورند که دل يك برهمن را و بهمین دلیل تعلق به تمام بشریت دارند^۲» آری سرانجام بنا بر همین ویژگی ها فرهنگ ایرانی توانست بر قوم تاتار پیروز گردد الجایتوی مغول محمد خدا بنده شد و در سلطانیة نزدیک زنجان شهری بنا کرد که مظهر تمام نمای معماری ایرانی بود .

الول ستون می‌نویسد « فرهنگ و تاریخ ایران نشان میدهد که مردم آن علی‌رغم تمام حوادث بزرگی که برایشان وارد شد تمدن و فرهنگشان دست نخورده باقی ماند و هر حمله خارجی فقط باعث تقویت آن شده است» سرانجام پس از قوم مغول خصیصه ذاتی فرهنگ ایرانی بار دیگر جلوه گر شد و باروی کار آمدن سلسله صفوی بگفته مینورسکی «قدرت سلطنت بپایه عهد ساسانی رسید» و آداب و سنن ایرانی بار دیگر

۱- زجوع شود به تمدن و فرهنگ ایران تألیف نگارنده ض ۲۰۵-۲۰۸

۲- ابدیت ایران ض ۳۹۷

بهمت پادشاهان این سلسله خاصه شاه اسماعیل اول و شاه طهماسب و شاه عباس کبیر کمال و گسترش یافت و ایرانبان عهد صفوی شاهکارهای فرهنگی چشم گیری بوجود آوردند که امروز جزء مفاخر عالم بشریت محسوب میشود. اینها که برشمردیم و صدها ویژگی دیگر که اگر بخواهیم بدرستی درباب آن سخن گویم سخن بدرزا میکشد سبب امتیاز فرهنگ ایران از فرهنگ دیگر ملتها شده است و همین اختصاصات است که استمرار فرهنگی ایران را دامن زده است .